

سوره فرقان

آیه ۶۷

نشانه های بنده گان شایسته خدا

۵

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا:
کسانی که موقع انفاق نه اسراف می کنند و نه امساک ، و راهی
میان این دو که عادلانه است ، انتخاب می کنند .



ودانه های شفاف برف در نقاط مختلف فرود
می آید و در دل زمین فرو می رود .
بنابراین "انفاق" یک قانون طبیعی و
ناموس تکوینی است که در نهاد هر موجودی
گذارد شده است ، و بهره برداری انسان از انفاق
جهان طبیعت ، آنچنان اعجاب انگیز است که
افراد عاقل و خردمند در برابر آن متحیرند .
درحقیقت از جانب خدای بزرگ ، به
زمین الهام شده است که مواد غذایی و قندی

انفاق و بخشیدن نیروهای اضافی ،
مخصوص موجود زنده نیست ، بلکه اصلی است
که در همه جهان آفرینش حکم فرماست مثلاً آفتاب
پیوسته نورافشانی کرده و هر روز ۴۵ هزار میلیون
تن از جرم و مواد آن به نور و حرارت تبدیل میشود
چه اتفاقی بالاتر از این ؟! ریشه درختان میلیونها
تن از مواد غذایی زمین را به صورت میوه و غلات
و چوب ، برگ و گل در می آورند . همه ساله میلیاردها
تن از آب دریاها تبخیر شده به صورت قطرات باران

افراد سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم
نزدیکند، و افراد بخیل و ممسک از خدا، از بهشت
و از مردم دورند.

انفاق محدود

اسلام با توجه به حیاتی بودن انفاق،
از جهاتی آن را محدود کرده است، و یکی از شرایط
آن اینست که از حد اقتصاد و میانه روی خارج
نشود، زیرا انفاق بیش از حد، مایه ناسودی
انسان می شود و احیانا سبب می گردد که لطمه
روحی و آبرویی بر انسان وارد گردد و دیگر
نتواند بسان یک موجود فعال مشغول کار شده،
و اطراف خود را روشن سازد.

بزرگترین انفاق گر جهان قلب انسان
است، کار او پخش خون به تمام اعضاء بدن و
سیراب کردن تمام سلولهای انسان است، ولی
با این همه، پیوسته مقداری خون به اندازه نیاز
حوزه وجود خود نگاه می دارد، و مقدار اضافی را
به سرتاسر بدن پخش می کند، و اگر در این راه
بیش از حد انفاق کند، از اداره دستگاه بدن باز
می ماند.

امساک و خودداری از تعاون و کمک،
علاوه بر این که برخلاف اصول و سنن آفرینش است
خود موجب هدر رفتن نیروهاست زیرا سرمایه های
هر موجودی غالبا بیش از نیازهای آن است، از
این رو باید نیروهای اضافی را در اختیار دیگران

خود را به گلپهارسانیده، و در راه پرورش آن ها
انفاق کند، و به گلها الهام شده است که شیره
خود را به زنبور عسل برسانند، به زنبور هم وحی
شده است که شیره هایی را که از گلها و درختان
گرد آورده است، در اختیار انسان بگذارد.
نوگونی همه فعل و انفعالات و همه انفاقتها، برای
زندگی انسان در روی زمین صورت گرفته است.

اکنون که روشن گردید که انفاق نیروهای
اضافی، یک سنت همگانی، و قانون طبیعی است،
انسان که خود، جزئی از این طبیعت و جهان
آفرینش می باشد، نمی تواند از این قانون مستثنی
گردد، او نیز باید از روش طبیعت پیروی نموده
و در این راه گام بردارد.

کسانی که دست و دل بازی ندارند، و
از انفاق به دیگران و کمک به هم نوعان، خودداری
می کنند از خاک هم کم تر و پست ترند. این گونه
افراد پیوسته مطرود درگاه الهی خواهند بود،
زیرا به تکالیف الهی و وظایف مذهبی (زکات و
دیگر مالیات های اسلامی) عمل نمی کنند و مورد
غضب و خشم مردم نیز قرار می گیرند.

امام هشتم حضرت رضا (ع) می فرماید:
السَّحَى قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ، قَرِيبٌ
مِنَ النَّاسِ، الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ
بَعِيدٌ مِنَ النَّاسِ (۱)

(۱) سفینه البحار ج ۱ ص ۶۰۷

بگذارد تا هم از هدر رفتن نیروها جلوگیری گردد ،
و هم از نیروهای مقابل استفاده شود .

کسانی که در جامعه ، علم و دانش بیشتر
یا مال و ثروت انبوه‌تری دارند ، و از مواهب بیشتری
برخوردارند مسئولیت بیشتری نسبت به منوعان
خود که به علم و ثروت آنان نیازمندند ، دارند ،
درست است که همه‌آین نعمت به ظاهر متعلق به
خود آنهاست ولی باید بدانند خود آنان نیز
متعلق به جامعه و وابسته به آن هستند ، همه باید
از وجود و مواهب مادی و معنوی آنان بهره‌مند
گردند و استفاده‌کنند .

خلاصه انفاق در حدود امکان و به
صورت اقتصاد و میانه‌روی ، از اصول عالی اسلام
است که در آیه مورد بحث و در آیات دیگر ، به
آن اشاره شده است چنان‌که می‌فرماید :
لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ
الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (سوره اسراء آیه ۲۹)
دست خود را بگردنت میند و آن را هم
به تمام معنی باز مکن ، مبادا به صورت ملامت شده
و حسرت خورده برجای خود بنشینی

افرادی که دست خود را به گردن بیندند ،
قدرت انفاق نخواهند داشت ، کسانی که همه دست
خود را بکشایند چیزی برای آنان باقی نمی‌ماند
در این صورت مورد ملامت دیگران واقع شده به
اموالی که به دیگران بخشیده‌اند کمال نیاز را
پیدا خواهند کرد و ناچار با حسرت به آن خواهند
نگریست .

شاعر شیرین‌زبان فارسی مفاد آیه را در
قالب شعر ریخته می‌گوید :

مینداز سرامساک دست برگردن

که خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهی

مکن بجانب اسراف نیز چندان میل

که هر چه هست به یکدم کنی رد دست رها

پس اختیار و سطر است در جمیع امور

بدان دلیل که خیر الامور اوسطها

امام صادق (ع) هر سه موضوع (امساک

و اسراف و اعتدال) را به شیوه خاصی مجسم نموده

است ، امام در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد

در برابر یکی از یارانش قرار گرفته بود ، در این

موقع خم شد و مشتتی از ریگ‌های زمین را برداشت

و مشت خود را محکم گرفت به طوری که دانه‌ای از

آن به زمین نریخت و فرمود هَذَا الْاِقْتَارُ الَّذِي

ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ این همان نقتیری است که

خداوند در قرآن خود بیان کرده است ، سپس

مشت دیگری برداشت و دست خود را باز کرده

همه را به زمین ریخت و فرمود هَذَا الْاِسْرَافُ

این همان اسراف است ، سپس مشت دیگری

برداشت و قسمتی را ریخت و قسمتی را در دست

نگاه داشت و فرمود هَذَا الْقَوَامُ این همان میانه

روی است که روش عادلانه است که خداوند از

آن به لفظ (قواما) یاد کرده است (۲)

(۲) تفسیر برهان ج ۳ ص ۱۷۳

نه تنها میانروی در انفاق اساس زندگی است بلکه تعالیم اسلام بر اساس میانروی استوار می باشد و از هر نوع افراط و تفریط جلوگیری کرده است ، اینک نمونه هایی از این گونه دستور هارا یادآور می شویم :

۱- **وَاقْصِدْ فِي مَشِيكِ وَاعْضُرْ مِنْ صَوْتِكَ**
إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْكَمْبِيرِ (لقمان آیه ۱۱)
 در راه رفتن میانرو باش ، از صدای خود بکاه ، بدترین صداها ، صدای خراست .

۲- دوستی علی مایه نجات و موجب تکامل روحی و معنویست ، تا آن جا که پیامبر گرامی (ص) فرمود: **عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (۲)**

سرلوحه پیرونده فرد با ایمان ، دوستی علی بن ابیطالب است ، ولی مع الوصف پیامبر گرامی فرمود: **يَا عَلِيُّ هَلْكَ فِيكَ اثْنَانِ مُجِبَّ غَالٍ وَمُنِغْضُ قَالٍ** : دو نفر در راه توهلاک شدند کسی که در محبت و علاقه به توافراط و غلو کند و آن کس که تورا دشمن بدارد .

۳- قرآن مجید امت اسلامی را " امت وسط " می خواند و می فرماید **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** (بقره ۱۴۳)
 ما شمار امت وسطی قرار دادیم تا بر مردم گواهی باشید . و مقصود از " امت وسط " همان امت میانرو است که در تمام شئون زندگی

(۳) حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۶۸

اعتدال و میانروی را از دست ندهند مثلاً در نظام اجتماعی الغاء مالکیت برخلاف فطرت انسان است زیرا هر فردی فطرتاً خود را به دسترنج خود اولی و شایسته میدانند همچنانکه سیستم سرمایه داری غربی برخلاف اصول انسانی میباشد در نظام اخلاقی ، فرورفتگی در شهوت مذموم و بداست ، همچنانکه رهبانیت و ترک دنیا نیز زشت و حرام است چنانچه پیامبر گرامی فرمود: **لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ**

سفر اوست می گوید: هر فضیلتی حد وسطی است میان دو ردیله اخلاقی ، مثلاً شجاعت از صفات برجسته انسانی است که میان دو ردیله اخلاقی بنام (جس و ترس ، و تهور و بی باکی) قرار گرفته است همانطور که گرم حد وسطی است میان تبذیر و اسراف ، و تقتیر و امساک ، و همچنین است سایر صفات برجسته انسان .

۴- امیر مومنان (ع) پس از پایان یافتن جنگ جمل آگاه شد که یکی از دوستانش به نام "علاء بن زیاد" بیمار است و در خانه خود بستری است ، از این جهت امام به عیادت او رفت ، چشم حضرت به خانه وسیع او افتاد و فرمود:

توخانه ای به این وسیعی را در دنیا برای چه می خواهی ؟ در حالی که در آخرت به آن نیاز مندتری ، سپس فرمود: آری همین خانه وسیع میتواند مایه سعادت تو در آخرت شود ،

بقیه در صفحه ۵۴

تزک و استسکی

سادگی زندگی ، مبارزه با تجمل پرستی و شخصیت کاذب ، واتکای به نفس در برابر اتکای به غیر ، مفهوم فقری است که از آن ستایش شده است .

و شاید این را هم در خورشان خود

نمی دید !!

در تجمل پرستی قارون نوشته اند آن روز که تصمیم گرفت در برابر بنی اسرائیل نمایش قدرت دهد دستور داد چهار هزار مرکب یک رنگ با چهار هزار خدمتکار در یک صف از مقابل بنی - اسرائیل رژه بروند .

و کنیزان فراوان بالباسهای سرخ رنگ سوار بر قاطرهای سفید با زینهای طلا و زینت آلات طلا در این رژه احمقانه شرکت داشتند .

در جهان امروز هزینه‌هایی که پای بت تجمل پرستی ریخته میشود بقدری عظیم و سر - سام آوراست که باید با ارقام نجومی آنرا بیان کرد ، هزینه نگاهداری سگهای تجملی ، انواع تابلوها و آلبومهای گرانبخت ، ومد های گوناگون و چیزهای زشتی بنام وسائل زیبایی هر کدام برای

گفتیم یکی از بزرگترین بلاها که دامنگیر یک فرد یا جامعه می شود بلای تجمل پرستی و غرور رفتن در شخصیت های کاذب محصول تشریفات است ، تشریفات و تجملاتی که هیچ ضابطه ای را به رسمیت نمی شناسد و هیچ حد و مرزی برای آن نیست .

فی المثل انسان یک کیلو غذا می خورد و سیر میشود ، ولی تا کنون دیده نشده است هیچ تجمل پرستی ، هر قدر هم سرمایه در این راه نغله کند ، سیر شود .

یکی از فراغنه مصر هوس می کند که یک گور بزرگ تشریفات داشته باشد یکصد هزار کارگر را در ۲ سال به زنجیر میکشد تا برای جسد یک مترو نمی او یک گور به وسعت بیش از ۴ هزار متر مربع و به ارتفاع چند صد متر به شکل " هرم " از صدها هزار قطعه سنگ عظیم بسازند !

در اینگونه محیطها چاره‌ای جز این ندارند که تن به انواع محرومیتها در دهند تا روزی به هدف خود برسند .

مثلا یکی از نخستین بخشنامه‌هایی که معاویه پس از شهادت رهبر بزرگ اسلام و پیشوای آزاد مردان جهان علی (ع) برای محو و نابودی مکتب او، برای تمام استانداران و فرمانداران خود فرستاد، این بود که با دقت بررسی کنند و نام تمام هواخواهان علی (ع) را از دفترهای دولتی بنی امیه حذف نمایند و حققی به آنها از بیت‌المال داده نشود، و به این ترتیب آنها را، بخصوص آنان که سرشناس بودند از همه مناصب اجتماعی کنار زده، و منزوی ساختند، و از این حربه ناجوانمردانه برای کشتن روح و مکتب او استفاده کردند .

گویا به خاطر همین بود که علی (ع) در یک پیشگوئی بزرگ فرموده‌اند: **أَحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جُلْبَابًا**؛ کسی که ما خاندان را دوست دارد باید آماده فقر گردد" (۱)

آیا اینگونه فقر و آماجگی برای آن، "یک عامل تخدیر کننده است" یا "بیدار کننده" آیا بدون آن طرفداران هیچ مکتبی می‌توانند به اصلاح وضع محیط بپردازند و خود را در برابر طوفان محرومیتها و محدودیت‌هایی که از ناحیه دشمن وزد حفظ کنند؟

(۱) نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۳۰۸

خود رقم بزرگی را تشکیل میدهد .
اگر در سابق تجمل پرستی - مانند همه چیز دیگر - به اقلیتی بنام اشراف اختصاص داشت امروز این بیماری گسترش پیدا کرده و بسیاری از طبقات در این مسابقه پرخرج و کمرشکن درگیر شده‌اند، و قسمت قابل توجهی از فساد اجتماعی از همینجا سرچشمه می‌گیرد، تا آنجا که در بعضی از جرائد پیشنهاد شده بود که هنگامی که می‌خواهید افراد رشوه‌خوار و دزد را به پای میز محاکمه بکشید همسران آنها را نیز با آنها محاکمه کنید، زیرا یک عامل مهم کشیده شدن آنها به فساد و تجمل پرستی آنان است .

از اینجا اهمیت برنامه وسیع اسلام در مبارزه با تجمل پرستی شکل واقعی خود را نشان می‌دهد و ستایش‌هایی که از فقر شده چیزی جز دفاع از این نوع زندگی ساده که در قاموس تجمل پرستان نامی جز فقر برای آن انتخاب نشده، نمی‌باشد (که در آغاز بحث شواهد آنرا آوردیم)

۲- محرومیتها در مسیر هدف - پیروان حق مخصوصا در محیط‌هایی که در اقلیت قرار گرفته‌اند، برای رسیدن به هدفهای سازنده و مقدس، غالبا، یا همیشه، ناگزیر از فداکاریها و گذشت‌هایی هستند، آنها مجبورند تن به محرومیت‌هایی بدهند زیرا هواخواهان باطل نخستین برنامه را که در مورد آنان به اجرا می‌گذارند محاصره اقتصادی و بستن تمام درهای زندگی مادی به روی آنان است، اینگونه حقیقیان

۳- نیاز به خدا

یکی دیگر از معانی این واژه فقر نیاز به خداست ، همانطور که قرآن می گوید : يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ (۲) از دریچه چشم یک موجد کامل در سراسر عالم هستی تنها یک "بی نیاز" وجود دارد و آن همان ذات ازل و ابدی و بی پایان واجب الوجود است که هستیش از خودش می جوشد ، بقیه همگی نیازمند و وابسته به او هستند و هستیشان از هستی او سرچشمه گرفته است .

تنها افرادی که در وادی شرک و بت پرستی سرگردانند گاهی حتی از وجود خودشان بتنهائی میسازند و در برابر آن سجده می کنند ، همین که برای مدت کوتاهی نیازهای اولیه خود را انجام یافته دیدند چنین می پندارند که راستی بی نیازند احساس این واقعیت که بی نیاز در جهان هستی تنها ذات اوست و همه جز او نیازمندند انسانرا از اتکای به سایر انسانها متوجه اتکای

(۲) سوره فاطر آیه ۱۵

به نفس می کند و "خلیل الله وار" می گوید: نیاز دارم اما نه به شما!

و نیز همین طرز فکر به او می گوید در برابر این و آن سرتعظیم فرود میاورد و تملق و چاپلوسی مکن ، بشر پرست مباش و بنده بندگان مشو و حلقه غلامی در گوش مکن!

نیاز تو تنها به آن ذات ازل و ابدی و جاویدانی است که آفریدگار همه هستیهاست ، نه افرادی که با تو هیچگونه فرقی ندارند و شاید قدرت و توانائی روحی تو از آنها بدرجات بیشتر است .

و اگر می بینیم پیامبر اسلام (ص) در آن حدیث معروف "الْفَقْرُ خَيْرٌ" به فقر افتخار میکند ناظر به همین معنی است و دومین پیشوای اسلام علی (ع) نیز بایکدنیا سربلندی و علو همت می گوید: ((يَا رَأِيهَا! آبروی من در این است که بنده توام و بزرگترین افتخار من آن است که تو خدای منی))

این احساس سرچشمه آزادی و علو طبع و رهائی از زنجیر استعمار بندگان است .

توبه جوان

پیامبر گرامی (ص) فرمود:

مَنْ شَبَّيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَابٍ تَالِبٍ

: چیزی نزد خداوند محبوبتر از جوان توبه کار نیست .

مشکوٰة الانوار ص ۱۵۵

برگهای دیگری از پرونده فدک

با اینکه پرونده فدک کاملاً روشنی بود چرا رای به نفع
دخت پیامبر (ص) ندادند؟

از این پرونده، برحقیقت دخت پیامبر، گواهی
می دهند.

اینک بررسی پرونده:

۱- از گفتگوی همفکر خلیفه با خود او،

به روشنی استفاده می شود که انگیزه آنان برای

مصادره فدک، حفظ مصالح خلافت و تحکیم

پایه های حکومت خود، در برابر مخالفان عرب

بود و موضوع "ارث نگذاردن پیامبران" یک نوع

ظاهر سازی بود که می رفت به موضوع مصادره فدک،

پرونده فدک از طریق مدارک موثق

اسلامی تدوین و تنظیم گردید، و سخنان و دلائل

طرفین نزاع، به خوبی منعکس شد، اکنون وقت

آن رسیده است که درباره محتویات آن، داوری

صحیح به عمل آید.

این پرونده در هر مرجع قضائی مطرح

گردد، زیر نظر هر قاضی و داوری بی طرفی قرار

گیرد، نتیجه داوری جز حاکمیت دخت پیامبر

گرامی چیز دیگری نخواهد بود، و برگهای فراوانی

از این که ناقلان حدیث افراد منزه و پاک می باشند ، شماره آنان بقدریست که عقل ، توطئه آنان را بر دروغ ، بعید و محال عادی می داند .

ابوسعید خدری یک مرجع حدیثی بود که احادیث فراوانی از او نقل شده است و گروهی مانند ((ابوهارون عدی)) و ((عبدالله علقمه)) که از دشمنان خاندان رسالت بودند پس از مراجعه به وی ، دست از عداوت خود کشیدند (۳)

۳- از نظر موازین قضائی اسلام و حبهان ، کسی که در ملکی متصرف باشد مالک شناخته میشود مگر این که خلاف آن ثابت شود ، هرگاه یک فرد غیر متصرف مدعی مالکیت چیزی گردد که در تصرف دیگریست ، باید دوشاهد عادل بر مالکیت او گواهی دهند و در غیر این صورت ، دادگاه ، متصرف را مالک خواهد شناخت .

شکی نیست که سرزمین فدک در تصرف دخت پیامبر بود ، موقعی که فرمان صادره فدک از طرف خلیفه صادر گردید ، کارگران دخت پیامبر در آن مشغول کار بودند . (۴)

تصرف چندساله زهرا در سرزمین فدک و داشتن وکیل و کارگردان ، گواه روشن بر مالکیت او بود - مع الوصف - خلیفه تصرف و به اصطلاح ((ذوالید)) بودن او را نادیده گرفت و کارگران زهرا را اخراج کرد .

ناروا تراز همه ، اینکه بجای این که از مدعی غیر متصرف شاهد و گواه بطلبد ، از دختر

رنگ دینی بخشد ، به گواه این که وقتی خلیفه تحت تاثیر سخنان و دلائل زهرا (ع) قرار گرفت ، مصمم شد فدک را به فاطمه (ع) باز گرداند تا آنجا که قباله ای به نام دخت پیامبر تنظیم نمود ناگهان عمروارد مجلس شد و از جریان آگاه گردید رویه خلیفه کرد و چنین گفت : اگر فردا عرب با حکومت توبه مخالفت برخاستند ، هزینه نبرد با آنان را با چه تامین می کنی ؟ سپس قباله را گرفت و پاره نمود (۱)

این گفتگو دوران هرنوع ربا و پرده پوشی ، انگیزه واقعی صادره فدک را روشن می سازد ، و راه را برای هرنوع خیال بافی تاریخی می بندد .

۲- محدثان و تاریخ نویسان اسلامی نقل می کنند وقتی آیه ((و آت ذا القربی)) ۲ نازل گردید پیامبر خدا ، فدک را به فاطمه بخشید و سند این احادیث به ((ابوسعید خدری)) صحابی معروف منتهی می گردد ، آیا بر خلیفه لازم نبود که ابوسعید را بخواند ، و حقیقت را از او بپرسد ، ابوسعید شخصیت گمنامی نبود که خلیفه او را نشناسد ، یا درپاکی او تردید نماید . هرگز نمی توان گفت محدثان اسلامی ، چنین دروغی را بر زبان ابوسعید بسته اند ، زیرا گذشته

(۱) سیره حلبی ج ۳ ص ۴۰۰ نقل از سبط بن جوزی

(۲) سوره اسراء آیه ۲۶

(۳) قاموس الرجال ج ۱۰ ص ۸۴-۸۵

(۴) شرح حدیثی ج ۱۶ ص ۲۱۱

پیامبر که متصرف و منکر مالکیت غیر خود بود ، گواه طلبید . در صورتی که قوانین قضائی اسلام می گوید باید از مدعی غیر متصرف ، گواه خواست ، نه از متصرف منکر (۱)

امیر مومنان (ع) در همان وقت ، خلیفه را بر خطای خویش متوجه ساخت و به او چنین گفت: هرگاه من مدعی مالی باشم که در دست مسلمانی است آیا از من شاهد می طلبی یا از آن شخص که مال در اختیار او است؟ خلیفه گفت: از تو شاهد می طلبم . علی فرمود: مدت ها است که فدک در اختیار و تصرف ما است اکنون که مسلمانان آن را از اموال عمومی می دانند ، باید آنان شاهد بیاورند نه ما (۲)

از این گذشته ، تاریخ بر متصرف بودن دخت پیامبر گواهی می دهد ، امیر مومنان در یکی از نامه های خود به عثمان بن حنیف ، استناد از بصره چنین می نویسد: ((آری از آنچه آسمان به آن سایه انداخته بود ، تنها فدک در دست ما قرار داشت ، گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی (خود امام و خاندانش) از آن چشم پوشیدند چه از این جهت به گردآوری گواه پرداخت وهمه را به محکمه آورد .

۴- شکی نیست که دخت پیامبر گرامی به حکم آیه (تطهیر) از هر گناه و پلیدی مصون بود ، و دختر خلیفه عائشه نزول آیه تطهیر را در باره خاندان رسالت نقل کرده است ، و کتابهای دانشمندان اهل تسنن نزول آیه را در حق فاطمه

(۲) احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۲۲

(۳) نهج البلاغه عده نامه ۴۰

و همسرا و فرزندانش تصدیق می‌کنند.

احمد بن حنبل در مسند خود نقل می‌کند:

پس از نزول این آیه، هر وقت پیامبر برای اقامه نماز صبح از منزل خارج می‌شد و از خانه فاطمه عبور می‌کرد می‌گفت الصلاة سپس این آیه را می‌خواند (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا) و این کار تا شش ماه ادامه داشت (۴)

آیا باین وضع صحیح است که خلیفه از دخت پیامبر، شاهد و گواه بطلبد، آنهم در موردی که در برابر زهرا هیچ مدعی خصوصی وجود نداشت، تنها مدعی او خود خلیفه بود، و آن هم به عنوان خلافت و حفظ منافع عمومی مسلمانان! آیا شایسته است که خلیفه تصریح قرآن را بر طهارت و پاکی و مصونیت زهرا از آلودگی به گناه کنار بگذارد، و از او شاهد و گواه بطلبد؟! اشتباه نشود ما نمی‌گوئیم "چرا قاضی به علم خود عمل نکرد، و علم از شاهد و گسواه استوارتر است" زیرا درست است که علم از شاهد نیرومندتر و استوارتر است ولی علم نیز بسیار شاهد، اشتباه و خطا می‌کند هر چند خطای یقین کمتر از ظن و گمان است.

ما این را نمی‌گوئیم، ما می‌گوئیم چرا خلیفه تصریح قرآن را بر مصونیت زهرا از گناه و خطا، که یک علم خطاناپذیر و دور از هر نوع اشتباه است، کنار گذارد؟ اگر قرآن به طور

(۴) مسند احمد ج ۳ ص ۲۹۵

خصوصی بر مالکیت زهرا تصریح می‌کرد، آیا خلیفه می‌توانست از دخت پیامبر، شاهد و گواه بطلبد، به طور مسلم نه، زیرا در برابر وحسی آسمانی، هیچ نوع سخن خلاف، مسموع نیست همچنین قاضی محکمه در برابر تصریح قرآن بر عصمت زهرا، نمی‌تواند از او گواه بخواند، زیرا او به حکم آیه معصوم است و هرگز دروغ نمی‌گوید.

ما اکنون وارد این بحث نمی‌شویم که آیا حاکم می‌تواند به علم شخصی خویش عمل کند یا نه، زیرا این موضوع یک مساله دامنه داریست که فقهای اسلام پیرامون آن در کتابهای مربوط به قضاء، بحث و گفتگو نموده‌اند، ولی یادآوری می‌کنیم که خلیفه با توجه به دو آیه زیر می‌توانست پرونده فدک را مختوم اعلام کند، و به نفع دخت پیامبر رای دهد اینک این دو آیه:

((و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل)) (سوره نساء آیه ۵۸) وقتی میان مردم داوری کردید به عدل و داد، داوری کنید. ((و من خلقنا امة یعدون بالحق و به یعدلون)) (اعراف آیه ۱۰۸) گروهی از مردم که آفریده‌ایم به راه حق می‌روند، و به حق داوری می‌کنند.

بحکم این دو آیه، قاضی دادگاه باید به حق و عدالت داوری کند، حق و عدالت چیست؟ حق و عدالت جز این نیست که رای دادگاه عدل حقیقی و حق واقعی باشد. بنابراین هرگاه دختر

اکنون می‌پرسیم چگونه خلیفه ادعای هر مدعی را می‌پذیرد، و از آنها شاهد و گواهی نمی‌خواهد، ولی درباره دخت پیامبر گرامی مقاومت به خرج می‌دهد و به بهانه این که او شاهد و دلیلی ندارد پذیرفتن گفتار وی سرباز می‌زند. قاضی ای که درباره اموال عمومی تا این حد به اصطلاح بزرگواری به خرج می‌دهد، و به قرض‌ها و وعده‌های احتمالی آن حضرت ترتیب اثر می‌دهد، چرا درباره دخت پیامبر تا این حد، ایستادگی می‌نماید؟

یگانه چیزی که خلیفه را از تصدیق دخت

پیامبر باز داشت همان است که ابن ابی‌الحدید از استاد بزرگ و مدرس مدرسه غربی بغداد "علی بن الفارق" نقل می‌کند وی می‌گوید: من به استاد گفتم آیا زهرا در ادعای خود راستگو بود؟ گفت: بلی گفتم خلیفه میدانست او زنی راستگو است؟ گفت: بلی گفتم؛ چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟ در این موقع استاد لیخندی زد و با کمال وقار گفت هرگاه آرزو سخن او را می‌پذیرفت، و روی این جهت که او یک زن راستگو است بدون درخواست شاهد، فدک را به وی بازمی‌گردانید، فردا او از این موقعیت به سود شوهر خود علی (ع) استفاده می‌کرد و می‌گفت: خلافت مربوط به شوهرم علی است، و او در این موقع ناچار بود خلافت را به علی تفویض کند، زیرا او را (با این اقدام خود) راستگو می‌دانست ولی او برای این که باب این تقاضا و مناظرات بسته شود او را از حق مسلم خود ممنوع ساخت. (۲)

پیامبر معصوم از گناه است و هرگز دروغ بر زبان او جاری نمی‌گردد، پس ادعای او عین حقیقت و عدل واقعی است، چرا خلیفه به اتکاء این دو آیه که از اصول قضائی اسلام است، به نفع فاطمه رای نداد؟! برخی از مفسران احتمال می‌دهند که مقصود از دو آیه این است که قاضی محکمه روی اصول و موازین قضائی، به حق و عدالت داوری کند هر چند از نظر واقع برخلاف عدالت باشد، ولی این نظر در تفسیر آیه بسیار بعید است و ظاهر آیه همان است که گفته شد.

۵- تاریخ زندگی خلیفه گواهی می‌دهد که در بسیاری از موارد، ادعای افراد را بدون گواهی پذیرفت مثلاً هنگامی که از طرف "علاء حصرمی" اموالی به عنوان بیت المال به مدینه آوردند، ابوبکر به مردم گفت: هر کس از پیامبر طلبی دارد یا آن حضرت به وی وعده‌ای داده است بیاید بگیرد، جابر از افرادی بود که پیش خلیفه رفت و گفت پیامبر من وعده داده بود که فلان قدر کمک کند و ابوبکر به او سه هزار و پانصد درهم داد، ابوسعید می‌گوید: وقتی از طرف ابوبکر چنین خبری منتشر شد گروهی پیش او رفتند و مبالغی دریافت کردند، یکی از آن افسران "ابوبشر مازنی" بود، وی به خلیفه گفت پیامبر به من گفته بود هر موقع مال برای ما آورند نزد ما بیا، ابوبکر به وی ۱۴۰۰ درهم داد (۱)

(۱) بخاری ج ۳ ص ۱۸۵ و طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۱۳۴ (۲) شرح حدیدی ج ۱۶ ص ۲۸۴

نهج البلاغه

بلاغت و سخن امام علی علیه السلام همواره در خدمت انسان، فرهنگ و تمدن بشری بوده و خواهد بود.
جرج جرداق

ارزیابی مسئله گرسنگی و مسئله رهبری در نهج البلاغه چگونه است؟

واعجاز می کند. ولی بسیار بجا است که به روش و سبک سخن امام نیز اشاره کنیم و اصولاً باید توجه داشت که ادبیات بدون سبک و اسلوب خاص مفهوم منطقی ندارد و کیفیت بیان کلمات، با چگونگی مفهوم و معنی، تلازم قطعی دارد به طوری که می توان گفت شکل ظاهری مطلب، ارزشی کمتر از خود مفهوم و معنی ندارد. شروط اساسی بلاغت و بیان کامل، که توافق و تطبیق سخن با مقتضای موضوع است آنچنانکه در نزد علی جمع و تکمیل بود، در نزد هیچ ادیب و سخنور عربی دیده نمی شود و در واقع انشاء و بیان علی بن-

آنچه در شماره قبل خواندید، نمونه هایی کوتاه از گفته های بزرگان علم و ادب درباره عمق و اصالت بینش امام در نهج البلاغه بود. در اینجا به یکی دو نمونه دیگر اشاره می کنیم تا به اصل موضوع بپردازیم
(جرج جرداق)) - ادیب معروف مسیحی - در کتاب جدید خود درباره اسلوب خطابی امام در نهج البلاغه چنین می گوید: درباره عمق مفهوم و اصالت معنی کلام امام قبلاً سخن گفته ایم و بدون تردید امام علی بن ابیطالب (ع) در بیان و اداء هر موضوعی که می خواهد، افسون

ابیطالب (ع) عالیترین و برترین نمونه بلاغت ، پس از قرآن است .

سخن امام ، در عین وضوح کامل ، کوتاه نیرومند ، خروشان و دارای پیوند همه جانبه بین الفاظ و مفاهیم و هدفهاست و از همین جا است که روشن میگردد اسلوب علی بن ابیطالب (ع) همانند قلب و فکرش ، صریح و روشن و مانند نیت و قصدش ، صحیح و درست بود و بنابراین ، اگر ما این اسلوب را راهنمای بلاغت بدانیم و سخنان امام را " نهج - البلاغه " بنامیم جای شگفتی نخواهد بود .

سبک و اسلوب امام (ع) ، در نتیجه صدق و راستی ، بحرلهای از کمال رسیده که سجع و وزن هم در سخن او بدون آنکه کوچکتریس اثری از تکلف و تصنع در آن دیده شود ، جلوه گر شده و مانند جریان آب از سرچشمه ، از طبع سرشار امام ، روان گشته است .

شما اگر بخواهید حتی یکی از الفاظ و کلمات موزون سخنان نغز و زیبای امام را تغییر دهید ، خواهید دید که چگونه فروغ و اصالت خود را از دست میدهد .

در واقع مراعات سجع در (کلام علوی) یک ضرورت هنری آمیخته با اسلوب ادبی است که از طبع خلاق امام صادر شده و این به هم آمیختگی آنچنان است که گوئی هر دو از یک سرچشمه روان گشته و نثر را به صورت شعری زیبا در آورده که دارای وزن و قافیه‌ای ویژه ایست و مفاهیم را آنچنان با ظواهر و الفاظ پیوند میدهد

و همگام میسازد که شیرین تر ، جالبتر و بهتر از آن هرگز مقدور نیست

البته سخنوران و خطیبان بسیاری در میان مردم عرب ، همواره بوده‌اند و ((فن خطابه)) یکی از هنرهای ادبی آنان به شمار میرود و در دوران جاهلیت و پس از آن در دوره اسلام ، همه با آن آشنا بوده‌اند و بدون هیچگونه شک و تردیدی بزرگترین خطیب دوران نبوت ، خود پیامبر بود ، ولی در دوره خلفای نخستین و همه دورانهای که پس از آن آمده ، بطور کلی و بدون هیچگونه استثنائی هیچکس در این زمینه و با این اسلوب ، به پایه و مقام امام علی (ع) نرسیده است .

سخن روان و بیان نیرومند ، با همه شرایط طبیعی و هنری که باید در آن جمع باشد ، نه تنها نزد علی بن ابیطالب جمع بوده بلکه از عناصر تشکیل دهنده وجود او به شمار میرفتند . علاوه بر اینها اصولا خداوند ، همه عوامل و علل تکمیل کننده سخنوری و خطابه را در وجود امام به ودیعت نهاده بود خداوند علی بن ابیطالب را با طبعی پاک ، فطرتی سلیم ، ذوقی نیک ، سلیقه‌ای بلند و بلاغتی بی نقص ، امتیاز بخشیده و با دانش بی نظیر ، استدلال نیرومند ، قدرت اقتناعی ، و عظمت بی مانند در بدیهه گوئی ، او را بر همگان برتری داده بود .

و باید بر اینها افزود : راستی و صدق و راکه در سراسر وجود امام آکنده بود و تجربه‌های

بیشمارش را که در مورد شناخت جامعه و توده مردم و اخلاق آنها داشت و همچنین ویژگی‌هایی را مانند انسان دوستی، مهر عمیق، پاکدلی، سلامت دوران پاکی وجدان و بلندی هدف و... برآستی بسیار مشکل است که شما در بین شخصیت‌های بزرگ تاریخ جرج بن ابیطالب چند تن انگشت شمار دیگر، کسی را پیدا کنید که این همه شرایط سازنده‌ی یک خطیب و سخنور بی مانند را داشته باشد و بدون شک اگر تاریخ مشاهیر سخنوران عرب را به دقت بررسی کنید، خواهید دید که در گفتار ما هرگز اغراق و کزافی وجود ندارد.

من درباره بلاغت امام و نهج البلاغه^۴ او، در کتاب خود ((الامام علی، صوت العدالة الانسانیه)) به تفصیل سخن گفته‌ام و دیگر در اینجا بر آنها چیزی نمی افزایم و به طور خلاصه می گویم: علی بن ابیطالب ادیب و سخنور بزرگی است. او بر پایه آزمایشهای عینی زندگی پرورش یافت و اسلوب بلاغت را خود بخود آموخت و به همین جهت دارای هر چیزی بود که هنر و ادبیات اصیل انسانی خواستار آنست اصالت در شخصیت فرهنگ پیشرو، بینش عمیق و همگانی بودن هدف... و بدین ترتیب بود که بلاغت و سخن امام علی ع همواره در خدمت انسان و فرهنگ و تمدن بشری بوده و خواهد بود (۱)

(۱) "روایع نهج البلاغه" تالیف جرج جرداق

چاپ بیروت، صفحه ۲۵-۳۱

آری از همین جاست که گفته اند کلام علی (ع) برتر از سخن بشری و گنجینه ایست گرانبها از مسائل فکری، عقیدتی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که بزرگان تاریخ بشری به عمق آن پی نبرده اند.

بعنوان مثال میتوان به دو موضوع حساس و اساسی اجتماعی - مسئله گرسنگی و مسئله رهبری - اشاره کرد که همواره و در همه جای دنیا موضوع مهم روز بوده و هست و خواهد بود.

یک جامعه شناس محقق بطور آشکار در باره چگونگی ارزیابی این دونگته در سخن امام چنین می نویسد " ... قرن‌ها پیش از آن که کتاب ((انسان گرسنه)) نوشته شود و ((علم)) بکشف مسئله گرسنگی بپردازد، صدها سال پیش از آن که ((جان بویدار)) سیاستمدار انگلیسی شکایت سردهد که در ((عالم سیاست)) هیچگاه مسئله گرسنگی بینوایان، مورد توجه ارباب قدرت قرار نگرفته است، آشکارا می بینیم که (مسئله گرسنگی) در صفحات نهج البلاغه همواره موج می زند، و اساسی ترین کوشش و رنج راستین علی - پیشرو صمیمی ترین پیشوایان عدالت خواهی که تا کنون تاریخ سیاست جهان بر اریکه‌ی زمامداری عملی خود دیده است - ((سیر کردن گرسنگان)) و ایجاد تفاهم در حکمرانان و طبقات توانگر نسبت به رنج‌های توان فرسای آنان است. علی خوراک و پوشاک و آسایش را بر خود تحریم می کند، مبادا

بقیه در صفحه ۲۲

تناقض در زندگی !؟



دیگر غیر از حالت نخستین بخود بگیرد، انسانی که میخواهد مردی کامل گردد باید بطور قطع دوران کودکی را پشت سرگذارد تا بتواند به این مرحله از رشد و نمو حیات برسد و بالاخره موجود زنده‌ای که بتوان بدن موجود زنده اطلاق کرد میبایست در کادر " وجود ، رشد و تکامل " آنچه را که ملازم با سکون و بی حرکتی است فراموش کرده پله‌های نردبان رشد و کمال را یکی پس از دیگری بدون کوچکترین وقفه‌ای طی نماید . . . " (۱)

وی سپس اینطور ادامه میدهد:

" هر موجود زنده‌ای آمیزه‌ای از مرگ و حیات است و در همان حال که زنده است مرگ خویش را نیز درکنه ذاتش همراه دارد " (۲)

ماتریالیسم دیالک تیک بر اساس یکی از اصول چهارگانه خود که کلیه اشیاء و فنومن‌های طبیعت را عبارت از " اجتماع تناقضات " میدانند دست روی یکی از مظاهر بنیادی طبیعت گذارده و مسئله " حیات " یا " موجود زنده " را بعنوان شاهد و مثال در استخدام کشیده و برای اثبات مدعای خود تناقض در زندگی را مطرح ساخته است .

یکی از اندیشمندان مارکسیست به نام " هانری لوفافر " در این باره میگوید: " آیا این حقیقت از بدیهیات نیست که حیات عبارت است از بوجود آمدن ، رشد و تکامل ؟ حال در اینجا این مسئله مورد توجه است که امکان ندارد موجود زنده‌ای در مسیر رشد و نمو قرار گیرد مگر اینکه مشمول قانون تغییر و تحول باشد ، یعنی حتما باید حالت اولیه خود را از دست بدهد و حالتی

۱- کارل مارکس صفحه ۶

۲- همان مدرک

یا موجود زنده " بیانی دارد:

" در گذشته چنین میپنداشتیم که قوام حیات به اینست که موجود زنده در هر لحظه و مرتبه‌ای، همان خودش است و حال آنکه اکنون میدانیم که موجود زنده در هر لحظه‌ای هم خودش نیست .

بنابراین حیات یعنی تناقضی ثابت و مستحکم که هم در پدیده‌های جهانی و فنومهای طبیعی صادق است و هم در تحولات و تطوراتی که در ذات اشیا تحقق می‌پذیرد " ۷

تردیدی نیست که از نظر ما و از دید هر مکتب صحیح‌الهی، حیات در هر یک از موجودات زنده^۴ این عالم، در مراحل تکاملی خویش همواره در حال وجود پیدا کردن و خلق شدن است، بلکه بطور کلی این نظر درباره کل جهان تطبیق کرده و صادق است که همیشه عالم هستی در حال شدن و در حال حدوث می‌باشد .

و این موضوع نیز قابل شک و تردید نیست که پایداری و قوام حیات برای هر موجود زنده‌ای بستگی باین دارد که بطور دائم در میان حیات و مرگ در نوسان باشد و به عبارت دیگر تجدید حیات و مرگ، و باز هم مرگ و حیات، وی راه‌مواره احاطه کرده باشد و بدیهی است که در صورت عدم چنین تغییر و تجدیدی که به طور مرتب و لاینقطع باید انجام پذیرد، موجود زنده محکوم به مرگ و نیستی است . . . اما اقرار و اعتراف به چنین حقیقتی هیچگونه ربطی به

آنچه را که " هانری لوفافر " در این زمینه مورد تحقیق قرار داده همانست که لنین گفته است: دیالکتیک به معنای حقیقی کلمه عبارت است از مطالعه^۵ تناقضات در داخل ماهیت اشیا^۳ . . . و تکامل یعنی مبارزه اضداد^۴ و نیز، همانست که درمانیست کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی آمده و در دفترچه " ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی " ۵ استالین نیز بدان اشاره رفته است که:

اشیا و فنومهای طبیعت دارای یک جهت مثبت در برابر یک جهت منفی می‌باشند، یک گذشته در برابر یک آینده .

مبارزه اضداد، مبارزه حیات و ممات، مبارزه بین آنچه که تضعیف می‌گردد با آنچه که تقویت میشود . . . ۶

منتها " هانری لوفافر " با اصطلاح برای این اصل از اصول چهارگانه دیالکتیک شاهد و دلیل آورده و آنرا روی موجود زنده پیاده کرده است .

انگلس نیز در زمینه " تناقض در زندگی

۳- یادداشت های فلسفی / لنین / صفحه ۲۳۶

۴- رساله دیالکتیک / لنین / ج ۱۳ / صفحه ۳۰۱

۵- صفحه ۷

۶- دوره مختصر تاریخ حزب کمونیست ج ۱ صفحه

۱۳۷

۷- ضد دوهرنگ صفحه ۲۰۳ - بنقل فلسفستانا

صفحه ۲۴۴

این نظر که امکان مرگ برای آنها وجود دارد میتوان به آنها علاوه بر نسبت حیات، نسبت مرگ نیز بدهیم اما همانطور که در سابق تذکر دادیم یکی از شرایط بنیادی وجود تناقض اتحاد حرقوه و فعل است، یعنی مرگ بالقوه با حیات فعلی متناقض نیست، بلکه مرگ بالفعل با حیات بالفعل متناقض است.

۳ - تناقض در نامحدود و محدودی معرفت و معلومات انسان

یکی از مثالها و نمونه‌های نوظهوری که برای اثبات اصل "تناقض" از طرف مارکسیستها عنوان شده است و قبل از اینکه دلیلی بر مدعای آنها باشد، برهان واضح و آشکاری است برای اینکه آنان نتوانسته‌اند مبدء "امتناع تناقض" را که در منطق کلی مطرح است درست بفهمند، همین مثال مورد بحث ما میباشد آنها میگویند بشریت قدرت و توانائی این را دارد که بر معرفت کامل و معلومات نامتناهی، دست یابد، اما هر فردی به تنهایی چنین قدرتی را دارا نیست که بتواند چنین معلوماتی راحتی در طول نسلهای متعددی تحقق بخشد.

انگلس میگوید " ... ما مشاهده میکنیم که تناقض میان قدرت انسان بر معرفت اصیل و نامحدود و میان تحقق فعلی این قدرت توسط افراد بشر که محدود و مقید به شرایط خارجی و قابلیت‌های ذهنی میباشند، وجود دارد^۸

۸ - ضد دوهرنگ صفحه ۲۰۳-۲۰۴ فلسفتنا

مسئله وجود تناقض در ذات و ماهیت موجود زنده ندارد زیرا ما نگاه حیات و مرگ را موجود زنده‌ای اضافه میکنیم و بدو نسبت میدهیم که هر یک از آنها در موضوع معین و جداگانه‌ای استقرار مییابد و عبارت واضحتر، دو حیثیت و جهت متضاد و مستقل از یکدیگر است که موضوع مرگ و حیات قرار میگیرند، چون همانطور که میدانیم و در جای خود به اثبات رسیده است، موجود زنده در هر مرتبه‌ای از مراتب حیات و زندگانی خویش یک سلسله از سلولهای پوسیده و مرده را از دست می‌دهد و به استقبال یک سلسله از سلولهای زنده و تازه میرود.

پس موجود زنده از این حیث که سلولهای دروی مرده‌اند محکوم به مرگ است و از این جهت که سلولهای تازه‌ای را در بر میگیرد زنده است، بنابراین موضوع مرگ غیر از موضوع حیات میباشد، موضوع مرگ سلولهای مرده است و موضوع حیات سلولهای زنده میباشد. و ما در بحثهای گذشته یادآور شدیم که از نظر منطق کلی هنگامی میان نفی و اثبات، مرگ و حیات تناقض محقق میگردد که در موضوع با هم متحد باشند ...

• آری اگر در همان آن و لحظه از زمان سلولهای زنده مرده باشند تناقض وجود دارد، ولی ما چنین نمونه‌ای را در جهان هستی و عالم جانداران سراغ نداریم و اگر دیالک تیسینهای مارکسیست سراغ دارند با هم نشان دهند؟! درست است که همان سلولهای زنده فعلی نیز از

نفی قدرت از یک فرد بشود همانطور که در مثال انگلس آمده است هیچگونه تعارض و تناقضی میان این نفی و اثبات وجود ندارد، زیرا موضوع اثبات با موضوع نفی یکی نیستند و باهم تفاوت دارند.

بقیه دارد

بقیه نهج البلاغه

لحظه‌ای از درد توده‌ها از رنج اکثریت، غافل ماند و از همین روی نیز توده‌ها که برای نخستین بار - و سوگمندها برای واپسین بار - یک چنین همدردی راستینی را در وجود او دیدند، او را به مرحله خدائی رسانیده و جانبازانه ستایش کردند... در اسلام یکی از مفصل‌ترین، رساترین، گیراترین و تکان‌دهنده‌ترین شرایط رهبری را در وصیت بالا و بلند ((علی)) (ع) امیرالمومنین به فرزندش ((حسن مجتبی)) و در پیام توصیه کوتاه‌تری به ((محمد بن ابی‌بکر)) و در پیام بی‌مانندی به "مالک اشتر" هنگامی که منشور حکومت مصر را به دست وی می‌سپرد، در نهج - البلاغه می‌یابیم... پیام پر شکوه و جا و دان ((علی)) درسی است که در هر زمان تازگی خواهد داشت و آئین راستین جهان‌داری را به رهبران همواره خواهد آموخت... سزا است هر کس آن رانه یک بار و دوبار، بلکه گرازا بخواند و بخاطرش نقش زند...)) (۱)

(۱) دیباچه‌ای بر رهبری "چاپ اول ص ۲۹-۲۲۹"

ما اکنون در صدد آن نیستیم که در اصل این مثال مناقشه کنیم و یا عدم صحت توانائی انسانرا بر معرفت کامل مورد بحث و گفتگو قرار دهیم....

ولی بر فرض اینکه درست باشد که بشر میتواند بالاخره بر معلومات نامتناهی دست یازد و هراسانی به تنهایی چنین قابلیت و قدرتی را ندارد، این بهیچوجه نمیتواند مصداق و موردی برای دیالکتیک باشد و نه پدیده‌ای که منافی و مغایر منطق متافیزیک و مبده و شالوده بنیادی آن یعنی اصل "امتناع تناقض"

این مثال مانند سایر مثالها و شواهد مارکسیستها که همه چیز را اثبات میکند! جز مسئله تناقض مورد ادعای آنها را درست مانند اینست که بگوئیم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی میتواند دولت کارگری را استیضاح کند اما تک تک افراد حزبی چنین قدرتی را ندارند.

باینکه بگوئیم؛ یک اشکر توانائی ندارد از ملکیتی دفاع کرده و آنرا از تجاوز دشمن مصون دارد، ولی فرد فرد آنها از سرباز گرفته تا بزرگترین فرمانده، چنین نیروی توانائی را ندارند. آخر در کجای این دو مثال تناقض وجود

دارد؟! اینهمه اصرار و پافشاری بر کتمان حقیقت چرا؟ مگر نگفتم که در منطق متافیزیک یکی از اساسی‌ترین شرایط وجود تناقض میان اثبات و نفی، عبارت است از اتحاد در موضوع، اما هنگامیکه اثبات توانائی به مجموعه بشریت اطلاق گردد و

پطرس بزرگترین شاگرد مسیح^ع

چگونه اناجیل موجود چهره زیبای شاگردان مسیح رازش و ناپسند و نفرت انگیز نشان می دهد؟!

((جان الدر)) درباره پطرس، بحثی زیر عنوان (موقع و مقام پطرس) دارد، وی پس از آنکه منشاء مقام و سرچشمه شئون فوق العاده ای را که پطرس در کلیسا پیدا کرد، از متون اناجیل می داند، از انجیل متی نقل می کند که، چون پطرس به عیسی ایمان آورد و اعتراف کرد که عیسی مسیح و پسر خدا است، عیسی در جواب گفت خوشا به حال تو ای شعون بن یونا و من نیز تو را می گویم که توئی پطرس... و کلیدهای آسمان را بتو می سپارم و آنچه در زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین بگشائی در آسمان نیز گشاده شود " (۱)

وی سپس اضافه می کند که با صرف نظر از ملاحظاتی، این جمله ها یک موقع و مقام منحصر بفرد و یک رشته امتیازات و اختیارات ویژه ای برای پطرس ایجاد می نماید " (۲)

گرچه کتابهای به اصطلاح آسمانی او مذهبی مسیحیت حواریان و شاگردان مسیح را اشخاص فاسد و منحرف معرفی می کند، و از این رهگذر هرگونه اعتبار و اعتمادی را نسبت به گفته ها و نوشته های شان سلب می نماید. ولی مطالب این کتابها در مورد پطرس که لقب ((رئیس الحواریین)) و بزرگترین شاگردان مسیح را دارا می باشد به راستی شگفت آور و متناقض است.

پطرس، بزرگترین شاگرد مسیح

بر حسب آنچه که در منابع مذهبی مسیحیت آمده است، پطرس بزرگترین شاگرد و رئیس حواریان مسیح بوده است.

(۱) متی باب ۱۶ جمله های ۱۸ تا ۲۰

(۲) تاریخ اصلاحات کلیسا ص ۵۳

اکنون ببنیم پطرس با آن همه مقام و موقعیت و بزه‌ی خود تا آنجا که مسیح کلید آسمانها را بدست وی می‌سپارد و چنانچه بر روی زمین چیزی ببندد یا بگشاید در آسمانها نیز بسته و گشوده خواهد شد، چگونه انسانی است؟ آیا او جدا همانگونه است که دیدیم با چهره‌ی دیگری هم دارد؟

با کمال تعجب باید گفت پطرس نیز از آن حواریان و شاگردانی است که همین اناجیل دامن او را هم به لوث گناه و نافرمانی آلوده می‌دانند و از او چهره‌ای فاسقانه نشان می‌دهند... مثلاً در انجیل متی یعنی در همان کتاب و همان بابی که مقام برجسته‌ی پطرس بیان شده بعد از چند سطر، شدیداً به طعن و توهین همین حواری می‌پردازد. هنگامی که مسیح در باره رنج و زحمتی که در آینده از روسای کهنه خواهد دید، با شاگردان خود سخن آغاز کرد و سرنوشت شوم آینده‌اش را برای ایشان تشریح نمود. پطرس او را مورد ملامت و توبیخ قرار داد، و گفتارش را در این زمینه با دیدی انکار آمیز نگریست ((اما از (مسیح) برگشته پطرس را گفت دور شو از من ای شیطان! زیرا که باعث لغزش من می‌باشی زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی)) (۳)

از این بالاتر، متی در باب ۲۶ نقل می‌کند که پطرس رسماً عیسی مسیح را انکار کرد و براو لعن و نفرین فرستاد، در حالی که مسیح گفته بود: هر کس مرا پیش مردم انکار نماید من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود)) (۴)

در انجیل متی داستان انکار پطرس بدینگونه توضیح داده شده که... وی بیرون ایوان نشسته بود ناگهان کنیزی نزد وی آمد گفت توهم با عیسی جلیلی بودی، او روبروی همه انکار نموده گفت نمی‌دانم چه می‌گوئی؟ و چون به دهلیز بیرون رفت کنیزی دیگر او را دیده به حاضران گفت این شخص نیز از رفقای عیسی

(۳) انجیل متی باب ۱۶ جمله‌های ۳۳-۳۴

(۴) انجیل متی باب ۱۰ جمله ۳۳

ناصری است. باز قسم خورده انکار نمود که این مرد رانمی شناسم بعد از چندی آنان که ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند البته توهم از این هاهستی زیرا که لهجه تو بر تودلالت می نماید پس آغاز "لعن کردن" و قسم خوردن نمود که این شخص رانمی شناسم و در ساعت خروس بانک زد آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود قیل از بانک زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد...)) (۵)

بدیختانه تنها پطرس نیست که در انجیل موجود، چهره‌ای ناپسند دارد، بلکه ((پولس)) نیز در نزاع خود با پطرس (۶) خودخواهی و تفوق طلسی خویش را به خوبی نشان می دهد، و طبق آنچه که در انجیلها آمده تمامی شاگردان و حواریان مسیح، هوای ریاست درس داشتند و در حیات وی درباره این که چه کسی باید مقام مهتری و ریاست را داشته باشد به نزاع و اختلاف برخاستند، که آن حضرت ایشان را از ادامه این روش خطرناک بر حذر داشت چنان که در لوقا آمده: «در میان ایشان نزاع افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می باشد» (۷)

(۵) انجیل متی باب ۲۶ جمله‌های ۶۹ تا ۷۵

(۶) قاموس کتاب مقدس ص ۲۲۱

(۷) انجیل لوقا باب ۲۲ جمله ۲۴

(۸) انیس الاعلام طبع جدید ص ۲۴۱

(۹) انجیل متی باب ۱۰ جمله ۲۵

(۱۰) متی باب ۱۲ جمله ۳۱

بنابراین، بر حسب نوشته انجیل همه حواریان مسیح دچار انحراف و گمراهی گشته و جملگی او را انکار کرده اند! پس در میان آنان کسی پیدانی کنیم که دارای شخصیت مورد اعتماد و ثابتی باشد تا بتوان گفت که نوشته‌های وی را به عنوان یک سند قطعی به تعالیم آسمانی مسیح نسبت داد.

گرچه می توانند بگویند: این طعن و ملامتها مربوط به حواریان و شاگردان مسیح است پس لااقل "مرقس" و "لوقا" که جزء شاگردان او نبودند از این گونه سخنها دور خواهند بود. لیکن این دو نفر نیز انجیلهای خود را با سرپرستی شاگردان مسیح نگاشته و خود مدتی از شاگردان حواریان آن حضرت بودند. وقتی که استادان آنچنان باشند که دیدیم خود مرقس و لوقا بهتر و بالاتر از استاد نخواهند بود چنانکه در انجیل متی از قول مسیح نقل شده که شاگرد از معلم افضل نیست (۹)

((جیمزهاکس)) در قاموس کتاب مقدس ذیل کلمه ((پطرس)) و برخی از مسیحیان دیگر می گویند: درست است که شاگردان مسیح گاهی گرفتار گمراهی می گشتند، ولی فوراً توبه می کردند و مورد محبت مسیح واقع می شدند. اما پاسخ این است که طبق تعالیم انجیلی هر گناهی قابل بخشودن است جز گناه کفر و انکار مسیح، چنانکه انجیل متی می گوید: از این رو شما را می گویم که هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده شود لیکن کفر به ((روح القدس)) از انسان عفو نخواهد شد" (۱۰) بقیه در صفحه ۳۰

برخورد دو جهان بینی متضاد

جهان بینی ناشناخته

میداند، وسادگی و بی‌آلایشی را نشانه خواری و فرومایگی می‌پندارد، و دیگری جهان بینی انسانی که نسبت به تشریفات و تجمل و آرایش بی‌اعتناست و امتیازات طبقاتی را بشدت محکوم می‌کند. دنبال کردن تاریخ این ماجرا و بررسی نامه‌ها و مذاکراتی که بین این دو سپاه صورت گرفته است، برای ما آموزندگی دارد.

در همان هنگام که اهریمن نفاق و جور و پیداد، کشور کهنسال ساسانیان را به ورطه مرگ و نیستی می‌کشانید، خورشید پرفروغ و امیدبخش احمدی از دل ظلمتکده هولناک بیابان عرب،

برخورد مسلمانان عرب، با دولت ساسانی در "قادسیه" (۱) برخورد دو جهان بینی کاملا متضاد را نشان می‌دهد: یکی جهان بینی که تجمل و آرایش و زرق و برق را نشانه برتری

(۱) قادسیه شهری بوده است در فاصله پنج فرسخی کوفه از طرف غرب، برگردان نخلستانها و بستانها بوده است و جنگ معروف در نزدیکی آن واقع شده است (معجم البلدان یا قوت)

رسالت جهانی خویش را از مرزهای عرب فراتر برد و به پادشاهان و سران معروف آن زمان نامه نوشت و آنها را به آئین اسلام دعوت کرد. نامه‌ای بسال ششم یا هفتم (۳) هجری نزد " خسرو پرویز " پادشاه ایران فرستاد و او را به آئین خویش خواند و او را بیم داد که اگر آئین خدرا نپذیرد، گناه مجوس برگردن او خواهد بود.

این نامه را " عبدالله بن خذافه " بدربار ایران برد اجازه با رطلبید نامه را به خسرو پرویز داد، هنگامی که مترجمان، اول آن را برای خسرو خواندند وی برآشت که نام محمد (ص) پیش از نام او آورده شده است. فریاد کشید و نامه را پاره کرد و زیر پای خود ریخت و اجازه نداد بقیه نامه را برایش بخوانند حامل نامه را هم بیرون کرد و به " باذان " حاکم دست نشانده خویش در یمن دستور داد " این غلام را که چنین گستاخ شده است دست بسته به پایتخت بیاور " !

" عبدالله " وقتی که به مدینه برگشت و جریان را به پیامبر گفت، پیامبر دست به آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا این شخص نامه مرا پاره کرد او را پاره کن "

باذان ماورانی به مدینه فرستاد و جریان را به پیامبر اطلاع دادند. پیامبر اکرم (ص) به ماوران خبر داد که خسرو بدست پسرش شیرویه کشته شده است. (۴)

بعد از وفات پیامبر، مسلمانان رسالت و دعوتی را که وی بردوش آنان نهاده بود، با حرارت و ایمانی

می تابید و این خورشید جهان افروز، از سرزمینی طلوع می کرد که قبل از این ظهور، سراسر، سیاهی و تبااهی و نابکاری بود، عرب که حتی خود نیز خویشتن را پست و خوار و گمراه و گرسنه می خواند ۲ در زیر لوای آئین نو خاسته اسلام در راه وحدت و عظمت گام نهاد.

پیام تازه‌ای که حضرت محمد (ص) آورنده آن بود، همه جهانیان را به برابری و برادری و نیکی می خواند و از شرک و نفاق و جور و بیداد نهی می کرد.

آری در آن روزگاران جهان بچنین پیام دلنشین نیاز داشت، اما این مژده آسمانی، قبل از هر چیز، عرب را که پست ترین و پراکنده ترین مردم بود بسوی رفعت و وحدت کشانید و در مدتی بس کوتاه از آن قبایل پراکنده و تباهاکار، ملت واحد و سرفراز و باتقوی و خداشناس بوجود آورد و مشعل توحید و رستگاری را بدستان سپرد.

نظر بر اینکه این پیام، عمومی و جهانی بود، پیغمبر اکرم (ص) پیش از آنکه مکه و طائف را فتح کند و تمام اعراب را زیر لوای اسلام در آورد

- (۲) قول جعفر بن ابی طالب در دربار نجاشی و مغیره بن شعبه در پاسخ رستم فرخزاد سیره ابن هشام
 (۳) نوعا مورخان اسلامی دعوت سران جهان را در سال هفتم و برخی از مستشرقین در سال ششم میدانند تاریخ ادبی ادوارد براون ج ۱ ص ۲۷۲
 (۴) رجوع شود به کتاب سیره حلبی ج ۳ صفحه ۲۷۷-۲۷۸ - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۴۵-۱۴۶

خسرو از درباریان خود پرسید: اینها چه می گویند وقتی که مترجمان، گفته های آنها را ترجمه کردند خسرو دستور داد، توپره ای پرازگاه برگردن رئیس آنها آویختند و این پیام را برای فرمانده عرب فرستاد:

" به امیر خود این خبر را ببری که خسرو ایران زمین، این پاسخ را به نامه و پیام آنها داد" بدینسان آن چند عرب را با خواری از کاخ بیرون راندند و از همان موقع " رستم فرخزاد" سه سالار معروف ایران ماموریت یافت با مجهزترین و نیرومندترین اردو بسوی مرزهای عربستان حرکت کند و این گستاخان عرب را گوشمالی سخت بدهد!! (۵)

رستم با ۶ هزار جنگجوی آزموده و با ۳۳ فیل بزرگ و عظیم الجثه برای نبرد با مجاهدان اسلام حرکت کرد (۶)

نوشته اند که در قادسیه هر دو لشکر بهم رسیدند چون ایرانیان سلاح جنگی عرب را - مشاهده کردند همه از روی مسخره خندیدند و نیزه های آنان را بدوک زنان تشبیه می نمودند. پیک " سعد" پیش " رستم" رفت و آمد آغاز کرد از سربازان اسلام هر کسی پیامی می آورد رستم را در حالی میدید که بر تخت زرین نشسته و تاجی که با مروارید و یاقوهرهای گرانبهای دیگر مزین بوده بر سر نهاده و به بالشهای زربفتی تکیه داده و فرشهای زربفت و جواهر نشان به زیر پا انداخته است و تمام لشکر او آراسته بسلاحهای مجهزان

که لازمه توفیق در چنین امر خطیری است، انجام دادند. روزی خلیفه بر منبر رفت و خطبه آغاز کرد و گفت آی مردم خداوند شما را بزبان رسول خویش پیروزی وعده داده است، برخیزید و به سوی فرس لشکر کشی را آغاز کنید.

اعراب از این جنگ نخست بیم و هراس داشتند و از شکوه و حشمت خسروان، اندیشه تجاوز به سرحدات فارس را بخاطر نمی گذراندند چنانچه وعده های پیامبر نبود مسلمانان اعراب جرات آن را نداشتند که با ساسانیان جنگ آغاز کنند، بالاخره خلیفه مسلمانان را بجهاد تشویق کرد و این کار را بس آسان داشت همه پذیرفتند و آماده پیکار گشتند " سعد و قاص" به امارت لشکر نامزد گردید. " سعد و قاص" با سپاه خویش آهنگ قادسیه کرد که در حکم دروازه ایران به شمار می آمد او نخست سه نماینده به " مداین" با نامه ای فرستاد نمایندگان سعد که بدرون کاخ بار یافتند وضع ساده و پاهای برهنه آنها در مقابل آن زر و زبور و زرق و برق همه را به خنده در آورد و شروع به مسخره کردند، هنگامی که این سربازان دستهای سوخته خود را از آستین های خویش بدر آوردند و نامه را با گستاخی به خسرو تسلیم نمودند

۵- تاریخ ساسانیان: اعتماد السلطنه از صفحه ۸۹

بعهد

(۶) کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۳۱۹

عصر بوده و جامه‌های الوان و رنگارنگ به تن داشتند (۷)

در این هنگام "رستم پورهرمز" دبیری را فراخواند و به "سعد وقاص" سردار اسلام در کمال اهانت نامه‌ای نگاشت "فردوسی" در شاهنامه نامه‌ی رستم را به سعد وقاص سردار اسلام و پاسخ آن را با حفظ امانت یادآور شده است. رستم در نامه از هدف از نژاد و کیش جویایمی شود و گرسنه و برهنه بودنش را وسیله اهانت و تمسخر قرار میدهد:

به نزد که جوئی، همی دستگاه؟!

برهنه سپهید برهنه سپاه!!

به نانی توسیری و، هم گرسنه،

نه پیل و نه تخت و نه بار و نه بار...

رستم پس از تجسم حقارت و فرومایگی سپاه برهنه عرب عظمت و شکوه خسرو را یادآور می‌شود و از گنجهای فراوان او سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که اگر خونبهای همه ملت عرب را، خسرو بپردازد گنج شایگانش، هرگز کاهش نپذیرد و تنها شماره سگ‌ها و یوزه‌ها و بازهای شکاریش بالغ بر دوازده هزار می‌شوند که همه آنها نیز به زنگ‌ها و گوشواره‌های گرانقدر آراسته‌اند: ... به بخشدبهای سرتازبان

که گنجش نگیرد، ز بخشش زیان

سگ و یوز و بازش، ده و دوهزار! ...

که بازنگ و زارند و با "گوشوار"

(۷) تجارب السلف ص ۲۷

رستم در اوج خودستایی به دشمنان مستقیم عرب و نفرین‌روزگار می‌پردازد که روزگار همچو روزی را پیش آورده است که "سوسمار خواران اهریمن نژاد و وحشی بیابان" تاج و تخت کیانی را آرزو کنند:

"... ز شیر شتر خوردن و، سوسمار

عرب را بجائی رسیده است کار

که تاج کیان را، کند آرزو!

تفویذ بر چرخ گردون! تفویذ

شمار ابدیده درون، شرم نیست!

ز راه خورد، مهر و آرم نیست

"رستم" نامه خود را توسط "پیروز

شاپور" برای فرمانده عرب می‌فرستد، پیروز

همینکه به "سعد وقاص" میرسد جویای تخت و

بارگاه فرمانده سپاه می‌گردد. سعد وقاص با

سادگی تمام، عباسی خود را از شاهانه بر میدارد و

به زمین می‌افکند و می‌خواهد "پیروز" روی آن

بنشیند، پیروز از این همه سادگی و بی‌آلایشی

فرمانده عرب تعجب می‌کند. سعد وقاص در برابر

شگفتی پیروز از این همه سادگی می‌گوید: ما سرباز

ولشگر هستیم و سرباز و لشکر هم دلیری و شجاعت

می‌خواهد نه آرایش و زینت مثل زنان:

"ردا" زیر "پیروز" افکند و، گفت:

که ما - نیزه و تیغ داریم، جفت! ...

شمارا به مردانگی نیست کار

همان چون زنان رنگ و بوی و نگار! ...

هنرستان به "دیبا" ست، پیراستن

دگر نقش بام و در، آراستن! ...

موی حوران بهشت جاویدما نمی‌ارزد .
 " . . . تن " یزدگرد " و ، جهان فراخ
 چنین باغ و ایوان و ، میدان و کاخ
 همه تخت و تاج و ، همه جشن و سور ،
 نیززد بدیدار یک موی حورا!

" سعدوقاص " پاسخ نامه را بوسیله " مغیره بن -
 شعبه " برای رستم ارسال میدارد فرزند شعبه
 یک عرب ساده به سوی اردوگاه پر طمطراق و پر
 تشریفات فرمانده ساسانی ، رهسپار می‌گردد رستم
 برای اینکه فرزند شعبه بیشتر رعب زده بشود ،
 دستور میدهد از تشریفات و زرق و برق ، هیچگونه
 فروگذاری نکنند (۸) بقیه دارد

(۸) مراجعه شود به کتاب " دیباچه‌ای بر رهبری "
 از صفحه ۳۱۱ تا ۳۱۷

بالاخره " پیروز " نامه را به سعد میرساند ، سعد
 از مضمون نامه باخبر می‌شود و از فکر و جهان بینی
 یک فرمانده ساسانی در یک نامه رسمی دچار
 شگفتی می‌شود در پاسخ نامه او می‌نگارد: ما برای
 تاراج تخت و تاج و مال شما نیامده‌ایم ، ما برای
 تبلیغ آئین تازه‌ای آمده‌ایم که سعادت و خوشبختی
 پیروان خود را در دوجهان تضمین می‌کند هرگاه
 خسرو این آئین جدید را بپذیرد مقام او در عالم
 دیگر نیز ادامه خواهد داشت :

" . . . که گر شاه ، بپذیرد این " دین راست "
 دو عالم به شادی و شاهی ، و راست . .
 شفیع از گناهش " محمد " بود
 تنش چون گلاب مصعد بود . .

بعد از ناپایداری نعمتهای دنیا سخن به میان
 می‌آورد و می‌گوید که این جهان خیال انگیز و
 ثروت افسانه آمیز شما ، همه حتی تنه‌ای یک تار

کتابهای مذهبی آنان بود و گرنه مسلمانان طبق
 تعلیم قرآن و اسلام ، حواریان مسیح را اوصیاء و
 جانشینان شایسته او می‌دانند و از این گونه
 آلودگیها و گمراهیها بدور می‌دارند .



بقیه پطرس بزرگترین شاگرد مسیح
 گرچه در این جمله کفر و انکار به روح -
 القدس را قابل بخشش نمی‌داند ، ولی با توجه
 به این که مسیحیان ، خدا و روح القدس و مسیح را
 یک حقیقت واحد می‌دانند پس انکار روح القدس
 واقعا همان انکار مسیح خواهد بود .

چنانکه در گذشته گفتیم باز هم یادآور
 می‌شویم آنچه پیرامون حواریان حضرت عیسی
 نوشتیم بر حسب عقاید مسیحیان و محتویات

سنگین

به اعماق وجود انسان

اسرار آمیزترین و پیچیده ترین لابراتوارها

حیرت آور آنکه در کار خود غفلت نمی کنند
اشتباه ندارند و در همه اوقات شبانه روز و ۲۴
ساعته حتی هنگام خواب عمیق مادر تمام مدت
عمر ۸۰ تا ۱۰۰ ساله انسانها در خواب و بیداری
بی امان بفعالیت خویش ادامه میدهند و بیش از
۳۵ نوع مواد شیمیایی حیاتی در آنها تولید
می شود.

یکی از فعالیتهای حیاتی آن، تهیه و
تامین پروتئین است.

نود درصد پروتئین بدن را کبد می سازد.
دراهمیت حیاتی کبد همین بس که
می توان اعضای مختلف بدن مانند قلب، معده و
حتی قسمتی از مغز حیوان را از بدن خارج ساخت و
مدتها او را زنده نگهداشت اما با برداشتن کبد
حیوان نمی تواند جز در مدت کوتاهی زنده بماند
یکی دیگر از شگفتیهای کبد، قدرت ترمیم و نوسازی
سلولی آن است.

کبد، پیچیده ترین و بفرنج ترین عضو
بدن انسان بعد از مغز می باشد.

لابد جگر سیاه گوسفند را دیده اید،
انسانها نیز دارای چنین عضوی هستند که آنرا
کبد می نامند. مساحت آن ناچیز و وزن تقریبی آن
در حدود یک کیلوگرم می باشد ولی در این فضا
در حدود سیصد میلیارد سلول و در واقع بیش از
دویست میلیارد کارخانه وجود دارد که هر یک
بسان یک کارخانه شیمیایی است.

کبد در واقع یک مجتمع عظیم صنایع
شیمیایی است که میلیاردها کارگر در آن طبق قوانین
ویژه و نظام عالی باهم کار می کنند و در تمام
کارها باهم، هماهنگی دارند و حتی یک فرد
متخلف و خائن و سودجو در این کارخانهها یافت
نمی شود و شگفت آور آنکه از این میلیاردها کارگر
حتی یک نفر حتی یک ثانیه از کار خود نمی دزدد و
یک لحظه هم تاخیر ندارد!

اعمال کبد را کشف کرد و آن تهیه و تنظیم مقدار قند خون بود، زیرا اگر مقدار قند خون از حد معینی پائین بیاید یا بالاتر برود، نتیجه اش بیپوشی انسان و در صورت عدم درمان، مرگ است.

دفع سموم بدن یکی از مهمترین اعمال حیاتی دیگر بدن است، کبد با سبکی و ویژه و قدرتی باورنکردنی سموم داخلی بدن را چون آمونیاک و... و همچنین سموم خارجی غذایی یا داورهای سمی را تجزیه و دفع می کند.

ساختن صفرا که برای سلامت بدن، نقش حیاتی دارد بوسیله کبد انجام می گیرد.

بطور کلی کبد مواد مفید غذایی را از مواد سمی و زیانبار، جدا ساخته و مواد سودمند را بوسیله رگها، به قلب، و سپس به تمام نقاط بدن می رساند، قسمتی از مواد سمی را بنام صفرا، به کیسه صفرا منتقل می سازد و قسمت دیگر آنرا برای تبدیل و تهیه مواد لازم به طحال منتقل میکند و مواد و مایعات سمی دیگر را که قابل استفاده نیست به مثانه منتقل می سازد تا به صورت ادرار دفع گردد (۱).

اگر خون شما در جراحات سطحی فوراً بند می آید بعلت یک نوع پروتئین خاص است که کبد می سازد و اگر آن نبود با مختصر جراحت، این خونریزی تا سرحد مرگ ادامه می یافت.

این پروتئین ها عبارت است از "فیبر-ینوزن"، پروتئین و با اصطلاح عوامل ۵-۷-۱۰"

زیرا می دانیم که تنها سلولهای جنینی و سلولهای سرطانی است که بسرعت زیاد میشوند ولی سلول کبدی از این جهت هم، قدرت بیشتری برای نوسازی دارد و هیچ یک از اعضاء بدن بپای آن نمی رسد زیرا اگر سه چهارم کبد را هم جدا کنند باز این عضو قادر به تولید مجدد بوده و در موارد جراحی که گاهی بعلت وجود غده در عضو انجام میگردد پس از مدتی مشاهده شده که کبد قسمت قطع شده را ترمیم و نوسازی کرده است.

در بیمارانیکه به علت یرقان و ویروس تمام نسج کبد تخریب شده و امکان زنده ماندن بیمار کم است در بسیاری از موارد کبد توانسته است بسرعت نقص خود را ترمیم کند و شخص را از مرگ حتمی نجات دهد.

برای نخستین بار ((کلود برنارد)) در بیش از صدسال پیش یکی از حیاتی ترین

(۱) اگر صفرا وارد خون گردد، تولید بیماری یرقان می کند که عوارض خطرناکی را بدنبال دارد و یا اگر بول از جریان طبیعی خارج شود بدن را مسموم و انسان را هلاک می کند. امام صادق (ع) بسه ((مفضل بن عمر)) پس از تشریح اجمالی دستگاه گوارش و کبد می فرماید: در حکمت خداوند اندیشه کن و ببین که چگونه هر عضوی را در جای خود مرتب قرار داده و برای بول، صفرا و سودا ظرفهای ویژه ای قرار داده تا آنها داخل خون نشوند و بدن را فاسد نکنند. (به کتاب توحید مفضل مراجعه شود)

واوره برای رفع آمونیاک در مایعات بدن، ویر-
وتئین‌های پلاسما، ساختن اسیدامینه، تغییر و
تبدیل اسیدهای آمینه و سایر ترکیباتی که در
متابولیسم بدن، اهمیت دارند.

ایجاد بازهای آلی پورین، ایجاد
پریمیدین و تولید بعضی فسفات‌ها، تولید موادی
از اسیدامینه‌ها، ذخیره ویتامین A ذخیره ویتامین

D، ذخیره ویتامین B₁₂، ذخیره آهن،
متابولیسم آهن و دهها مواد حیاتی دیگر (۳)
راستی ساختن یک نوع دارو با ترکیبات

ویژه‌اش نیاز به تاسیسات شیمیائی و لوازم مدرن
صنعتی و دهها تکنسین و شیمیست و دارو ساز و
صدها کارگر دارد. ولی چنین مجتمع عظیم

شیمیائی، نیازمند به طراح باشعور و سازنده
فوق‌العاده آگاه و دانا و ماهر، نیست؟ و آیا
این همه دقت و ظرافت و این همه اهتمام در خلقت،

و این گونه تلاشهای شبانه‌روزی و خستگی‌ناپذیر،
نشانه عقل و حکمت و دانش در دستگاه آفرینش
انسان نمی‌باشد؟!

برای نشان دادن عظمت بیشتر این
لابراتوار ارزنده، یکی از دانشمندان و فیزیولو-
ژیست‌های مشهور میگوید:

اگر سراسر استان وسیع نیویورک را زیر
ماشین آلات و تاسیسات صنعتی و کارخانجات
شیمیائی قرار دهیم شاید بزحمت بتواند کار این
تکه گوشت ظریف یعنی لابراتوار (کبد) را انجام
دهد.

که همگی آنها نقش ویژه‌ای در انعقاد خون دارند
در بیماری خطرناک (تشمع کبدی) (۱) که موجب
آسیب دیدگی سلولهای کبد می‌گردد و گاهی
خونریزی آن منجر به مرگ میشود، خونریزی آن
به علت فقدان عوامل انعقاد خون در کبد،
می‌باشد.

برای نشان دادن عظمت این مجتمع بزرگ
شیمیائی که بزرگترین لابراتوارها و مدرن‌ترین
پالایشگاهها با آن قابل مقایسه نیست، نیاز به
کتابهای مفصل و اسلایدهای رنگی مخصوص است
و باید به کتابهای مفصل تشریح و فیزیولوژی مراجعه
کرد ولی برای پی بردن به نقش فوق‌العاده و اعمال
حیاتی آن به گوشه‌ای از دهها نوع فرآورده حیاتی
این لابراتوار عظیم، ذیلاً بطور فهرست اشاره
می‌کنیم:

تنظیم متابولیسم (سوخت و ساز)
پروتئین‌ها، ساختن مواد انعقاد خون، ساختن
صفرآودفع سموم بدن، انجام متابولیسم هیدرات
کربن، متابولیسم چربیها، ذخیره ویتامین‌ها،
ذخیره آهن، ذخیره گلیکوزن، نوسازی گلوکوز،

۱- تشمع کبدی بیماری خطرناکی است که بیشتر
در افراد الکلی و در اثر نوشیدن الکل پدید می‌آید.

(۲) آدمها ص ۱۰۷ حدود ۳۵ نوع از اینگونه مواد
را ذکر کرده است

اگر کبد، از هریک از آنها ساخته میشد علاوه بر آنکه از عهدهٔ انجام وظایف ویژه بر نمی آمد ، دوام و استحکامش در این شرایط، نیز کمتر بود، بعلاوه این نرمی و ظرافت را نداشت .

راستی اگر منصفانه فکر کنیم و در باره عظمت این پدیده‌ها و شگفتی و فعالیت حیرت‌زای بدن خودمان بیندیشیم ، حتماً به آفریدگار آنها و خداوند بزرگ پی برده و باایمان راستین ، به ستایش او می پردازیم . زیرا هرگز عقل بشر نمی‌تواند باور کند که ماده بی شعور و فاقد علم و عقل قدرت و . . . می‌تواند چنین موجود اسرارآمیز و باشعوری بیافریند، و برای حفظ سلامت و ادامه حیات انسانها و موجودات، این همه تدابیر لازم را باریزه‌کاری‌های حساس در نظر بگیرد .

" دکتر الکسیس کارل " می‌گوید (بدن ما بسیار محکم است و با هر نوع آب و هوا ، خشکی و رطوبت ، سرمای قطبی و حرارت استوایی خود را عادت میدهد . و آنکه اعضای ما ظریف است و با اندک فشار انگشتی پاره می‌شود و له میگردد و یا به محض از کار افتادن تجزیه می‌شود و فسادپذیر است (با اینحال) از محکمی و ویژه‌ای بر خور دار است) (۱)

و این تضاد بین ظرافت و استحکام بدن ، بویژه مغز و کبد یکی از شاهکارهای آفرینش است در واقع وظیفه سنگین و تلاش خستگی ناپذیری که کبد انجام میدهد و فشاری که آن‌تکه گوشت ظریف ، متحمل میشود ، نه آهن ، نه فولاد و نه سنگ ، هیچکدام تاب تحمل آن را ندارند و

(۱) انسان موجود ناشناخته

علی کربلائی

پیک سعادت

طی شد همه جوانی و عمرت به پای من
دائم بود به فکر سعادت برای من
آن نیمه شب ، فغان من و ناله‌های من
یستان شیر مهر تو ، دولت سرای من
آن لحظه‌ای که شی می‌شنوی خود صدای من
گر از برون دمی شنوی بانگ‌وای من
بشنو سرود مادریت ، از نوای من
پیک سعادتت تو ، به من ، از خدای من

ای مادری که روز و شب از برای من
روح بزرگ تو ست که با مهر مادری
ای مادری که خواب ربود از دو چشم تو
آغوش گرم عشق و صداقت ، بهشت من
از شور عشق ، سر نشاسی ز پای خود
مجنون صفت بی‌ای برهنه روان شوی
ای خون من ز خون تو ، هستی من توئی
مادر ، توئی که آیت خلاق اکبری



دادگاه تایخ

تبرئه‌هاون الرشید یکی از ظالمانه‌ترین احکام این دادگاه است

یکی از این نوع مورخان ((عبدالرحمن بن خلدون)) (۷۳۲ - ۸۰۸ هجری) مورخ و دانشمند معروف است. البته ابتکار و عظمت علمی وی قابل انکار نیست ولی او در کتاب معروف خود (مقدمه) در موارد متعددی حق کشی کرده و حقایق را وارونه نشان داده است و اگر فرضاً هر یک از این حق کشیها بنحوی قابل توجیه باشد، یک مورد آن، به هیچ وجه قابل توجیه نیست و آن تبرئه یکی از جنایتکارترین زمامداران تاریخ اسلام یعنی ((هارون الرشید)) است زیرا هر کس که با تاریخ اسلام اندک آشنائی دارد، کوچکترین شکی در مورد فساد و ابتذال دستگاه حکومت هارون و عیاشی‌ها و باده‌گساری او و اطرافیانش ندارد و همه، از ریخت و پاش اموال مسلمانان

می‌گویند ((تاریخ، محکمه عالم است)) و حق و باطل، دیر یا زود در این دادگاه به ثبوت می‌رسد. این سخن، سخن درستی است لکن باید دید قضات این دادگاه چه کسانی هستند؟ آیا مورخان بی غرض و منصف، یا افرادی که روی هدف‌های مادی و به نفع قدرت‌های وقت، تاریخ نوشته‌اند؟

متأسفانه بعضی از مورخان که خود را قاضی این محکمه، معرفی نموده‌اند، پا روی حق گذاشته و با وارونه نشان دادن حقایق، بزرگترین خیانت را به حق و عدالت نموده‌اند. و برآستی اگر قرار باشد همه قضات این دادگاه از این قماش باشند، بهتر است اصولاً چنین دادگاهی در دنیا وجود نداشته باشد.

محروم به وسیله او و درباریانش ، و از فجایعی که مرتکب می شدند ، آگاهند ولی ابن خلدون برای پاک سازی هارون ، کمر همت بسته و از او خلیفه پاک و بی آلاچی تراشیده وی را از تجمل پرستی و پادگساری تبرئه می نماید !

و چون هر کدام از دو مسئله تجمل پرستی و می گساری هارون ، درخور بحث و بررسی جداگانه است ، فعلا مسئله دوم را به بعد موکول نموده موضوع تجمل پرستی او را مورد بررسی قرار می دهیم وی در مورد زندگی هارون می نویسد :

((...)) رشید در دانش و سادگی مکانتی بلند داشت ، چه ، عهد او به روزگار اسلافش که بدین فضائل آراستگی داشتند ، نزدیک بود و میان او و جدش ابو جعفر (منصور) دیر زمانی فاصله نبود)) (۱)

و در جای دیگر می نویسد :

((...)) و تمام این قوم (یعنی خلفای عباسی) از اسرافکاری و هوسبازی و تجمل پرستی در پوشاک و تزئینات و دیگر وسائل زندگی اجتناب می ورزیدند ، زیرا آنان بر همان سرشت خشونت آمیز بادیه نشینی و سادگی در دین ، همچنان استوار بودند و هنوز این خصال از آنها زایل نشده بود ...)) (۲)

(۱) مقدمه ابن خلدون ترجمه محمد پیرویسن گنابادی ج ۱ ص ۳۰ چاپ تهران

(۲) مدرک گذشته ص ۳۲

(۳) تاریخ الخلفاء ص ۲۹۶

این بود دلیل ابن خلدون در مورد سادگی زندگی هارون . نامی دانیم کدام گوشه از گوشه های و لخر جیها و تجمل پرستی های هارون را بنویسیم و از دهها موردی که مورخان نوشته اند ، انگشت روی کدام یک بگذاریم تا مطلب بهتر روشن گردد زیرا اگر بخواهیم تمام ریخت و پاش ها ، و لخر جی ها ، خوشگذرانی های هارون و اطرافیان وی را بشماریم ، شاید کتابی به اندازه خود مقدمه ابن خلدون لازم باشد . ولی گمان می کنیم چند نمونه زیر برای روشن شدن حقیقت کافی است .

میزان ثروت هارون

((سیوطی)) در مورد دارائی و ثروت هارون (که در واقع ثمره کاروبازده زحمت و رنج ملت مسلمان بود) می نویسد :

هارون هنگام مرگ ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دینار پول نقد ، و معادل ۱۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دینار اثاث و جواهر و لباس و مرکب سواری از خود بجا گذاشت (۳)

((ابن کثیر)) می نویسد : میزان دارائی و ثروتی که هارون از خود به ارث گذاشت ، بقدری بود که هیچ یک از خلفا به اندازه او ثروت از خود باقی نگذاشته بود . او غیر از اثاث و جواهر و اموال منقول و غیر منقول (املاک و خانه ها) ۱۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دینار ، ارث از خود باقی گذاشت .

((ابن جریر)) می گوید : هنگام مرگ

هارون ، غیر از دارائی مزبور ، در بیت المال نیز

داشت که به تنهایی دارای سی نفر غلام و خدمتگذار
 زرین کمر بود که شب و روز به او خدمت می کردند .
 این میمون ، از صدقه سر مردم زحمتکش و از برکت
 ثروت های با د آورده و مفت الباس زربفت می پوشید
 و روی صندلی می نشست و هر کس برای اظهار تعظیم
 و احترام ، نزد بیده می آمد ، می بایست نخست
 دست میمون او را بوسد !
 آری نه تنها هارون و همسر او از مردم
 مسلمان سوازی می گرفتند بلکه میمون او نیز برگرد
 مردم سوار می شد !

اتفاقا روزی یکی از بزرگان عرب بنا م
 ((یزید بن مرثد)) پیش از عزیمت به سفر ، برای
 خدا حافظی به کاخ زبیده رفت ، ما موران به وی گفتند
 پیش از شرفیابی نزد بیده ، باید دست میمون
 را بوسد و گرنه افتخار شرفیابی را از دست خواهد
 داد ! آن مرد عرب غیر تمند ، شمشیر را کشید و
 میمون را دونیم کرده از کاخ بیرون رفت ، ولی به
 جرم این جسارت ! مورد مواخذه هارون قرار
 گرفت ! (۳)

آیا معنی سادگی زندگی و دوری از تحمل
 این است ؟ اگر زندگی ساده این است پس تحمل
 کدام است ؟

هارون نه تنها در شهوترانی و جمع آوری
 کنیزان و زنان زیباروی ، افراط می کرد ، بلکه در
 خوردن و نوشیدن و پوشیدن لباس نیر عرق تحمل
 بود . می گویند همیشه بر سر سفره او غذاهای
 گوناگون بود و آشپزهای مخصوص ، هر روز سی جور

بیش از مبلغ ۷،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پول نقد وجود
 داشت . (۱)

ناگفته پیداست که موجودی بیت المال
 رانیز باید به ترکه او اضافه کرد زیرا بیت المال هم
 در دست او و وارثانش بود و مسلمانان اختیاری در
 مصرف آن نداشتند و اصولا ثروت به اصطلاح
 شخصی اونیز از بیت المال بود زیرا همه آنها را
 در دوران خلافت خود از دسترنج مردم گرد آورده
 بود و جد و پدرش پیش از رسیدن به خلافت ،
 چیزی از خود نداشتند .

این بود آماری گویا از ثروت و دارائی
 هارون که در بر توآن ، انواع وسائل عیش و خود
 شگذرائی را فراهم ساخته بود . ولی تحمل پرستی
 و هوسرانی او منحصر به اینها نبود بلکه او در لذت
 طلبی و شهوترانی بقدری افراط می کرد که تعداد
 کنیزکان او و کنیزان خدمتگذار همسران و خواهرانش
 بالغ بر چهار هزار نفر بود . می نویسند: روزی همه
 کنیزان جمع شدند و به آواز خوانی و رقص و پایکوبی
 پرداختند ، هارون به طرب آمد و دستور داد مبلغ
 هنگفتی پول بر سر آنان نثار کنند ، پول نثار شده
 بقدری زیاد بود که نصیب هریک از کنیزان از پولها ،
 بالغ بر سه هزار درهم شد ! (۲)

نه تنها هارون هزاران کنیز و خدمتگذار
 داشت ، بلکه همسر او ((زبیده)) میمون مخصوصی

(۱) البدایه والنهایه ج ۱ ص ۲۲۲

(۲) مدرک گذشته ص ۲۲۰

(۳) تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۵ ص ۲۲۰

نمی‌کنم ، بلکه هرچه بتوانم خوب می‌خورم و خوب می‌نوشم و هر وقت هم که درسیرزمانه نوبت من رسید ، هر چه پیش آید خوش آید . (۳)

اگر این همه خرجهای گراف و کمرشکن فقط صرف خوشگذرانیهای هارون و اطرافیانش می‌شد باز حرفی بود ولی دایره تحمل پرستیا و خو - شگذرانیهای او ، وسیع تر از اینها بود ، او قسمت مهمی از عواید کشور را به جیب خوانندگان و نوازندگان و بزم آفرینانی مثل ((ابراهیم موصلی)) می‌ریخت که کاری جز گرم کردن بزمهای شبانه خلیفه نداشتند .

برای آن که بدانیم میزان درآمد این گونه افراد از دستگاه خلافت (و در واقع از کیسه ملت !) چقدر بود ، کافی است بدانیم که ترکه نقدی ((ابراهیم موصلی)) آوازه خوان هارون مبلغ ۲۴،۰۰۰،۰۰۰ درهم بود ! (۴)

گروه نوازندگان و خوانندگان بقدری در دستگاه حکومت هارون مورد توجه بودند که هارون آنان را به ترتیب اهمیت کارشان طبقه - بندی کرده بود .

((جاحظ)) می‌نویسد: در میان خلفای عباسی هارون تنها کسی است که به تقلید از ((اردشیر بابکان)) و ((انوشیروان)) آوازه خوانان و نوازندگان را گروه‌بندی کرد ، و حقوق و مقرری آنان را به تناسب طبقه و گروهی که به آن تعلق داشتند ، تعیین نمود (۵)

بقیه در صفحه ۴۴

غذا برای او تهیه می‌کردند و هر روز ده هزار درهم خرج سفره او بود ! (۱) او روزی که زبیده را تزویج کرد ، در کاخ خود ضیافتی برپا ساخت که پنجاه و پنج میلیون درهم خرج برداشت ! (۲)

هارون بقدری به رفاه و آسایش و تن پروری خو گرفته بود که حتی یک روز طاقت تحمل زندگی ساده را نداشت ((ابوالختری)) یکی از قضات وابسته به حکومت هارون می‌گوید:

روزی نزد هارون بودم ، هارون آب یخ خواست ، اتفاقاً آن روز در مخزن مخصوص نگهداری یخ ، یخ نبود و آب بدون یخ آوردند ، هارون سخت خشمگین شد و ظرف آب را به صورت غلامی که آب را آورده بود ، فرو کوفت !

من پس از اخذ اجازه ، گفتم خلیفه! آیا دگرگونیهای دیروز - یعنی سقوط حکومت بنی‌امیه - را ندیدی ؟ دنیا همیشگی و قابل اطمینان نیست - خو بست خود را این اندازه به رفاه و تنعم عادت ندهی ، بلکه هم غذای اعیانی بخور و هم معمولی ... آب گرم و سرد هر کدام را آوردند بخور .

هارون با تندگی پاسخ داد: هرگز چنین

(۱) حیاة الامام موسی بن جعفر ج ۲ ص ۳۹ (بنقل

از مستطرف ص ۳۴۱)

(۲) تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۳۰۴

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص

۱۲۲ - صحی الاسلام ج ۱ ص ۱۱۶

(۴) تاریخ سیاسی اسلام ج ۲ ص ۳۰۴

(۵) التاج جاحظ ص ۸۴

انبیاء پایه گذاران اقتصاد بشری

چرا انبیاء دانش و اقتصاد را تا آخرین مرحله پیش نبردند؟

فلسفه، ریاضی و اخیراً اقتصاد میشود، میشنوم که اسلام درباره این دانشها مطالبی و یا چیزهایی شگرف و شگفت انگیز بیان کرده است، و اکنون می پرسیم اگر این اخبار راست و صحیح است به چه دلیل خود آنها که از این دانشها خبر دادند دنبال دانشهای خود را نگرفتند و این علوم را کامل نکردند؟ همانطور که دانشمندان غرب دنبال کرده اند و به توسعه علوم و صنایع پرداخته اند و بالاخره چرا باز بنابه مثل معروف کار دنیا را به دنیا داران وا گذاشتند؟

در پاسخ این سؤال باید بگوئیم این اخبار در بسیاری از کتب معتبر نقل شده است، جدا انبیاء و بخصوص رهبران اسلام پایه گذاران بسیاری از دانشها بوده اند و با از بسیاری از پدیده های علمی قبلاً خبر داده اند، و اما چرا

پس از اثبات این مطلب که انبیاء پایه گذاران اقتصاد صحیح میباشند، اینک این سؤال مطرح میشود که برای اولین بار نیست که از یک نویسنده و یا گوینده مذهبی می شنویم که انبیاء بطور عموم یا پیشوایان اسلام و علماء آن پایه گذاران علوم اند و یا از پدیده های جدید علمی خبر داده اند، یکبار می شنویم که اسلام از حرکت زمین خبر داده، قرآن از جاذبه زمین برده برداشته، امام صادق (ع) ستارگان را کراتی همچون کره خاکی مامعرفی کرده اند، امام سجاد (ع) از سرایت وبا بوسیله آب خبر داده، و فرموده: "وَأَمِزِجُ اللَّهُمَّ مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ: خدایا آبهای دشمنان اسلام را به وباء آلوده بگردان خلاصه هرکجا بحثی از حیوان شناسی، جنین شناسی، ژنتیک، هیئت، جغرافی، تاریخ،

به قول شما خود آنها دنبال نکردند و آنطور که باید و شاید مسائلی را از هم نشکافتند، دلائلی دارد که اکنون به توضیح و تشریح آنها میپردازیم برای فهمیدن دلیل و یاد دلائل این کار قبلاً لازم است نظر اسلام را نسبت به انسان و نیازهایش بفهمیم "انسان شناسی اسلام" سپس نظر اسلام را نسبت به جهان بدانیم "جهان بینی اسلامی" و آنگاه هدف از بعثت انبیاء را نیز درک کنیم، سپس به وضوح برای ما روشن خواهد شد که:

۱- انبیاء روی مسائل مادی باندازه نیاز بشر تکیه کرده اند و سخن گفته اند نه باندازه توان بشر

۲- انسان بدون راهنمایی انبیاء نیز "اگر سر نخ بدستش آمد" در هدفهای مادی به نهایت میرسد ولی در هدفهای معنوی کاملاً نیازمند به راهنمایی است و از این جهت روی مسائل معنوی تکیه بیشتری شده است، و اینک انسان از نظر اسلام

در اهمیت انسان شناسی از نظر اسلام همین اندازه بس که رسول اکرم (ص) فرموده اند: **مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ** انسان شناسی مساوی است با خداشناسی، و درباره اهمیت انسان

(۱) سوره بقره آیه ۲۹-۳۳

(۲) سوره مومنون آیه ۱۴

(۳) سوره احزاب آیه ۳۳

میفرماید: وقتی خدا خواست انسان را بیافریند به ملائکه فرمود: من خلیفه روی زمین می آفرینم! فرشتگان گفتند: خدایا! منظور از آفرینش موجودی خونریز و فسادانگیز چیست؟ اگر هدف تسبیح و تقدیس ذات مقدس تو می باشد ما این کار را به عهده داریم، خدا فرمود: آنچه من میدانم شما نمیدانید، و سپس به انسان علم تمامی اسماء را آموخت و به فرشتگان فرمود: شما این دانش را میدانید؟ گفتند خدایا! ما جز آنچه به ما آموخته ای علم دیگری نداریم. خدا فرمود: دانستید که خداوند دانی راز آسمانها و زمین است و شما بسپوده اعتراض میکردید و خبر از آفرینش این موجود شگرف نداشتید؟ سپس فرشتگان را امر فرمود که بر آدم سجده کنند و در مقابل او خاضع شوند، تمام فرشتگان امتثال امر نموده در برابر انسان سجده کردند تنها شیطان بود که از سجده بر آدم خودداری کرد و از مقام خود رانده گشت و مورد لعن واقع شد (۱)

و همین انسان است که خداوند درباره آفرینش شگفت انگیز او در عالم رحم به خویشتن دست میریزد!! میگوید: **قَتَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** (۲)

در آیه دیگر میفرماید: ما امانت خویش را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از تحمل بار امانت الهی عاجز ماندند و تنها انسان بود که این تاب و توان را داشت و بار امانت را بدوش کشید. (۳)

این بود معرفی بسیار کوتاهی از انسان از دیدگاه قرآن. اکنون بد نیست اجمالا نظر اسلام را نسبت به نیازهای انسانی نیز بدانید.

اسلام به نیازهای غریزی و فطری انسان کاملا ارجح می‌نهد و معتقد است که بایستی آن نیازها بطور اساسی و کامل برآورده شود، و او را موجودی می‌شناسد که نیازمند غذاست و از این جهت برای او غذاهای لذیذ و پاکیزه آفریده است و رزقناکم من الطیبات (۸)

و حتی پیامبران (ص) را که زاهدترین مردمند مخاطب قرار داده می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الرَّسُلُ كَلِّمْنَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا: ای گروه پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و کار نیکو انجام دهید (۹).
و نیز می‌فرماید: " باید بنگرد که کدام فروشنده طعام و غذایش پاکیزه‌تر و بهتر است (۱۰).
انسان را نیازمند لباس می‌داند و می‌فرماید: چارپایان را برای شما آفریدیم تا از پوست و پشم آنها لباس و پوشش گرم تهیه کنید و از گوشت آنها بخورید (۱۱)

و حتی به غریزه زیبا پسندی انسان اهمیت می‌دهد و می‌فرماید اوست خدائی که دریاها را مسخر شما گردانید تا در آن گوشت تازه بخورید و اسباب زینتی (مانند مروارید، صدف، مرجان) از آن استخراج کنید و در آن کشتیرانی نمائید (۱۲).
و نیز می‌فرماید: اسب و استر و الاغ را آفرید تا بر آنها سوار شوید و هم وسیله زینت و آرایش شما باشد و در آینده نیز می‌آفریند آنچه

و در آیات دیگری همه موجودات آسمانی و زمینی را فرمان بر انسان معرفی نموده می‌فرماید: ما آنچه در آسمانها و زمین است به تسخیر انسان درآوردیم (۴)

ماه و ستارگان و خورشید مسخرانسانند . . . او را بر بسیاری از موجودات برتری دادیم (۵)
انسان از آن خداست، از سوی او آمده و بسوی او باز می‌گردد. (۶)

بنابرین اسلام، انسان را خلیفه خدا میدانند، مسجود ملائکه می‌شناسد، به اذن خدا او را فرمانده آسمانها و زمین میدانند، امانت‌دار خدایش می‌شناسد، او را موجودی برتر از بسیاری از مخلوقات می‌شناسد و بنابرین می‌خواهد که او را بسازد (۷)

از سوی خدا آمده و باید کاری کند که بازهم بسوی او برود، به جوار رحمت او، و مشتاق لقای او، وَ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

- (۴) سوره جاثیه آیه ۱۳
(۵) سوره اسراء آیه ۱۷
(۶) سوره بقره آیه ۱۵۶
(۷) ولتصنع علی عینی سوره طه آیه ۳۹
(۸) سوره اسراء آیه ۱۷
(۹) سوره مومنون آیه ۵۱
(۱۰) سوره کهف آیه ۱۹
(۱۱) سوره نحل آیه ۵
(۱۲) سوره نحل آیه ۱۴

راکه شما میدانید. (۱۳)

آنکه اسلام معتقد است این نیازها نیازهای اصیل انسانی نیست، سایر حیوانات نیز در این نیازها با انسان شریکند و بشر تنها برای خوردن و خوابیدن، پوشیدن و نوشیدن، توالد و تناسل آفریده نشده، او موجودی است که باید به ملکوت آسمانها راه یابد تا به مرحله یقین برسد.

او موجودی است که بایستی ثابت کند که راستی خلیفه الله است و لیاقت این مقام را دارد. او باید به ملکات اخلاقی آراسته گردد و به مقام قرب الهی برسد، او باید بفهمد که برای چه آفریده شده؟ کیست؟ و چیست؟ و از کجا آمده و به کجا باید برود؟

و اینهم مختصری پیرامون جهان بینی اسلام

تمام مکاتب مادی از قدیم و جدید همه و همه جهان را منحصر به جهان مادی می دانند و بزبان حال و قال میگویند که کَیْسٌ وَرَاءَ عِبَادَانِ قَرِیْبَه (۱۴) جز این جهان خاکی خبری نیست، تمام تلاش برای همین است و از این جاست که یکی انسان را میمون زاده ای میدانند که دست تصادف او را در اعصار بسیار قدیمی بسان گل ولای ها گام به گام آورده گاه گرمی بوده، و گاه خرنده ای، گاه پرنده شده و گاه دریائی بوده و یک زیستی و گاه همچون قورباغه شده و از دوزیستیان و سپس زمینی شده، و کم کم پستاندار و آخر میمون و - بالاخره به رتبه ای والای میمون زادگی درآمده و انسان شده و خلاصه هر لحظه به شکلی این بست

و هم به غریزه جنسی انسان توجه کامل دارد و میفرماید: نکاح کنید همسرانی را که می پسندید... و رسول گرامی اسلام (ص) نکاح را سنت خویش میدانند و هر کس را که به این سنت اهمیت ندهد مسلمان نمی شناسد و همان بزرگوار از دنیا نماز و عطر و زنان را برمی گیرند.

و هم انسان را نیازمند به آسایش و آرامش میدانند و یکی از فوائد ازدواج را همین آرامش و آسایش طرفین میدانند و میفرماید: از آیات الهی است که برای شما از خودتان همسرانی آفرید تا بوسیله آنها آرامش بیابید و بین شما مودت و رحمت برقرار کرد و نیز میفرماید: شب را آفرید تا باعث آسایش و آسودگی شما باشد و شما در آن موقع بیارامید.

سخن کوتاه اگر کسی نگاهی ولو سطحی به متون اسلامی از قرآن مجید و اخبار و روایات رسول اکرم و اهل بیت طاهرینش علیهم السلام بیفکند می بیند به تمام غرایز و نیازهای مادی بشر از خوراک و پوشاک و مسکن و بهداشت حتی رنگ لباس و آسایش و مسکن و زیبایی و جمال و تنوع غذاها و صدها نمونه از اینگونه توجه کامل و کافی مبذول داشته ولی آنچه از همه مهمتر است

(۱۳) سوره نحل آیه ۸

(۱۴) مثلی است که ترجمه اش این است که آنطرف آبادان دهی نیست.

... پرهیزگاران در دنیا میخورند به بهترین وجهی، و منزل و مسکن اختیار می کنند به نیکوترین طرز، و از زیباییهای طبیعت کام میگیرند به پاکیزه ترین روشی که دنیا داران دارند ولی غیر از همه اینها آنها را کار دیگری است و وظیفه های دیگر...

و بالآخره بشری تلاش و کوشش را باید برای جهان ابدی نمود خلاصه اقتصاد انبیاء یک اقتصاد انسانی است به اندازه نیاز انسان نه به اندازه توان انسان. آری انسان می تواند در پولسازی مقامی بس ارجمند و والا بدست آورد، میتواند در جنبه های مختلف مادی به پیشرفتهای شگرفی دست یابد ولی باید دید آن پیشرفتهای منهای معنویت به صلاح بشر است؟ و سعادت انسان را تا مین میکند یا خیر؟ نقطه اساسی همین جاست.

و از این جهت در فقه اسلامی اقتصاد به عنوان دانشی لازم یا غیر لازم برای بشر مطرح نشده بلکه در تمام فقه سخن از انسان است و اعمالش، انسان و اخلاقش، انسان و پاکبش، انسان و عباداتش، انسان و تجارتش، انسان و زراعتش، انسان و غذایش، انسان و لباسش، انسان و مسکنش، انسان و شراکتش، انسان و وکالتش، انسان و بهره برداریش از آب و زمین و غیره، انسان و همزیستی او با انسانها.

خلاصه همه جا تکیه روی انسان است که فقه اسلامی بحث از اعمال انسانها می کند و وظیفه ها و حقوقهای انسانی و همین است امانت

عیار عیان گردیده تا آخر سر. انسان شده و حالا باید دق دل خود را از خوردنیها و نوشیدنیها و لذت بردنیها در آورد که بعدا خواهد مرد و خاک خواهد شد و دیگری آمده و انسان را یک بعدی معرفی کرده و از یک بعد انسان را مطالعه کرده و آن بعد هم سکس و غیره جنسی، و علم و تاریخ و هنر و دین و ادبیات بشرا ساخته و پرداخته سکس و شهوت دانسته و مثنی را بدنبال خود کشیده.

و سومی انسان را با عینک اقتصاد دیده و برای ابزار تولید اصالتی فوق همه اصالتها قائل شده و بالاخره انسان خلیفه الله را به مرحله ۶ مسمون زادگی و بردگی شهوت و ماده و ابزار تولید سقوط داده اند.

و اما اسلام معتقد است جهان منحصر به این دنیای خاکی مانیست، دنیا مزرعه آخرت است، جهان به منزله پلی است که از روی آن باید عبور کرد، دنیا تجارت خانه است، مدرسه است، دیر یاز و د از این جهان میرویم، به جهانی بزرگتر و عظیمتر گام می نهیم، خلود آنجاست آسایش آنجاست، اینجا باید کوشید برای آنجا خلاصه اسلام جهان را در عمود زمان و مکان ابدی و سرمدی میدان دلی نه این جهان مادی را و از این جهت توجهش به این دنیا به اندازه ضرورت است و معتقد است از دنیا به اندازه نیاز باید استفاده کرد و آنهم به بهترین وجه همانطور که پیشوای پرهیزگاران امیر مومنان علی (ع) میفرماید:

به تو یاد می دهند و تو باید تا ((فرح زاد)) بروی آنها سرخ را بتو میدهند و تو باید تا آخر کلاف را پیدایی، از دوست یک اشارت، از ما بسرودیدن. حالا اگر ما تنبلی کردیم، نخواستیم یاد دیگران نگذاشتند و بالاخره چه شد که چنین شدیم اینها مسائلی است که شرحش درخور مقاله مانیت است.

بقیه دادگاه تاریخ

وقتی آوازه خوانی، درکار خویش مهارت می یافت و سازی خوش می نواخت یا آوازی دلپذیر می خواند، بدستور خلیفه ارتقاء رتبه پیدامی کرد و از حقوق و مزایای بیشتری برخوردار می گردید (۱) آیا با توجه به این حقایق، می توان سخن این خلدون را تصدیق نمود؟ اگر تیره هارون از این همه تجمل پرستی، تحریف تاریخ نیست، پس چیست؟ و نام آن راجه می توان گذاشت؟

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج ۵ ص ۲۹۴

الهی که انسان میتواند بردوش کشد و زمین ها و کوهها و آسمانها از عهده آن بر نیامدند.

و بالاخره هدف انبیاء این است که انسان را متوجه راهش کنند تا از هدف باز نماند و به بیراهه کشیده نشود، خود را تا مقام سعیت و درندگی غوط ندهد انسان باشد و خلیفه الله.

از این جهت به مسائل مادی و به علوم مادی و پدیده های علمی مادی تنها اشاره کردند به دو جهت یکی اینکه خواستند بگویند به نهایت رسیدن در این علوم و دانشها با توجه به محرومیت از جنبه های معنوی کمال انسانی نیست.

و دیگری اینکه بشر را متوجه کنند که دنیا تنبل خانه نیست که تو بنشین و همه چیز را از راه وحی بیاموزی، آری، در مسائل معنوی که عقلت نمیتواند راه درست را تا نهایت پیدا کند دستت را بگیرد و یابیا می برد تا به مقام شامخ خود برسی و اما در مسائل مادی آنها ((ف)) را

حقوق

فرزند

بر پدر

قال رسول الله (ص):

مِنْ حَقِّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ ثَلَاثَةٌ:

يُحَسِّنُ اسْمَهُ - يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ - وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ

بیامرگرمی اسلام (ص) فرمود:

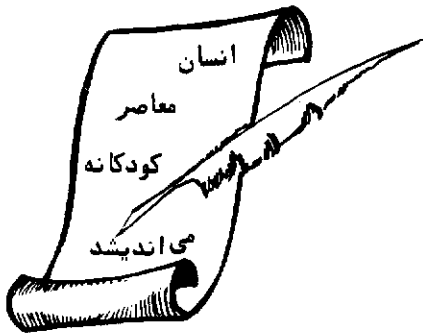
سه چیز از حقوق فرزند بر پدر است

۱- نام نیک بر او بگذارد

۲- نوشتن بر او بیاموزد

۳- وسیله ازدواج او را هنگامیکه بسر حد رشد رسیده فراهم سازد.

(مکارم الاخلاق صفحه ۱۱۴)



انسان معاصر

کودکانه می اندیشد

چگونه دو برادر یکی پرفسور و دیگری وکیل دادگستری برسریک سگ مشاجره کردند و کارشان بدادگاه کشید ... اینگونه پدیده‌ها در دنیای دانش چه معنی می‌دهد؟

هوشمندی نیست بسیاری از جوانان خیلی کم هوش

نیز در این امتحانات موفق می‌شوند)) (۱)

قبلا نیز خاطر خوانندگان گرامی را به این حقیقت جلب کردیم که اگر بشر کنونی بخواهد با همه قوا و نیروی علمی مجهز گردد و از همه‌ی راه‌آورد های تکنیک و صنعت استفاده نماید ولی به معنویت و انسانیت توجه نکند هرگز روی نیکبختی و سعادت را نخواهد دید .

اختلافها ، جنایتها ، دزدیها ، آدمکشی

ها ، جنگها و همه گرفتاریهای انسان معاصر ، به

می‌گویند: ((به موجب آزمایشی که روی

سربازان آمریکا به وسیله (هرکس) به عمل آمده

معلوم شد که سن روانی ۴۶ درصد آنان کمتر از ۱۳

سال است !

یقین است که اگر آماری در فرانسه بود

نیز نتیجه مشابهی داشت ... در این مورد نباید

گول نتیجه امتحانات را خورد که دوران جوانی

مارا تلف می‌کند ، مای دانیم که اخذ تصدیقها

و دیپلمها و حتی قبولی در مدارس عالی نیز نشانه

(۱) راه و رسم زندگی ((کارل)) ص ۱۱

و سوخت هم داشته باشد به حرکت و کار خود ادامه خواهد داد ، منتهی شما از آن ماشین ، انسانیت و فضیلت ، درک و عاطفه ، توقع و انتظار ندارید قیافه و هیكلش مثل لباسهای مرتب و اتوكشیده است ولی مثل كودكي كه به نو بودن و زیبای بودن لباس یا عروسكش خرسند و خندان و با كهنه بودن لباس و از دست دادن عروسك گریان می شود ، برخی از انسانهای كنونی نیز بیش از این نمی اندیشند و میدانگاه و دید اندیشه و خرد آنان بیش از این نیست .

شاید این " تیتیر " را در مطبوعات خوانده اید كه به راستی از يكسو مضحك و خنده دار و از سوی دیگر تاسفبار و ناراحت كننده است :

مسخره ترین مشاخره هفته

دو برادر بر سريك سگ به دادگاه رفتند ا

((شیو)) يك سگ سفید رنگ است و این سگ باعث بوجود آمدن دعوی شدیدی بین دو برادر تحصیل کرده و مشهور است ، یکی از این دو برادر پرفسور و دیگری وکیل دادگستری است برادر پرفسور این سگ را به برادر كوچكتر وکیل خود هدیه كرد ولی چون خیلی به این سگ دلبستگی داشت مجددا خواستار (آن) گردید ولی برادر كوچكتر هم عاشق سگ شده بود و از دادن آن خودداری كرد ، مابین این دو برادر

این جهت است كه وی به رشد و تكامل در رشته های مادی موفق گشته ولی در ((كمال واقعی)) و ((رشد عقلانی)) و فضائل انسانی كوچكترین توفیقی نصیبش نگشته است .

با كمال تاسف باید این حقیقت تلخ را پذیرفت كه انسان دانشمند و به اصطلاح متمدن امروز ، در مسائل عقلانی ، و درك اجتماعی ، همچون كودكي نابالغ و بی اطلاع است و معمولا مانند اطفال به بازیچه می پردازد و حتی ره آور - ده های علمی او ، مثل عروسكي برایش بازیچه و سرگرم كننده و اغفال كننده است . و به گفته دكتر ((الكسیس كارل)) علوم مواد بیجان ، ما را به نارسائیهایی كشانده است كه متناسب با ما نیست و ما كور كورانه ، هر آنچه را كه این علوم به ما داده اند پذیرفته ایم . فرد امروزی ، كوته - بین ، تخصصی ، عاری از موهبت های اخلاق ، بیبوش و برای اداره خود و هدف های تشكیلاتش ناتوان است ا)) (۱)

شخصی را می بینید كه در مقام و موقعیت مناسب و خوبی هم مشغول به كار است و زست و قیافه ، به اصطلاح روشنفكر مآبانه هم دارد و شاید در كاری كه انجام می دهد اطلاعات خوبی نیز داشته باشد و آن را بخوبی انجام می دهد ولی انجام وظیفه و كاراوی شباهت به انجام وظیفه يك ماشین نیست كه اگر آن را روشن كنند و انرژی

(۱) انسان موجود ناشناخته ص ۲۸۵

این گونه رفتار مسخره غیر از این است که انسان معاصر درک خود را به کنارت نهاد و عدم رشد عقلانی خود را ثابت می کند؟

اگر وضع با همین منوال پیش برود، پیش بینی برخی از دانشمندان بعید به نظر نمی رسد که گفته اند در سال دو هزار و صد و سی و هشت، جهان مملو از دیوانگان خواهد بود (۳) در مقابل بلوغ جنسی زود رس، که همچون بیماری واکیر فرزندان جامعه را به نابودی و پستی می کشاند. بلوغ عقلانی و رشد فکری به جایی رسیده است که معمولا ۵۰ تا ۶۰ سالگان را باید که دگانی سالخورده نام نهاد.

عده ای از نسل جوان و تیپ روشنفکر که سرمایه، نیرومند و پرازش اجتماع را تشکیل می دهند، آنچنان به بازی مشغولند که بطور کلی از اصول حیات و زندگی و مبانی سعادت انسانی و فضائل اخلاقی بی خبر مانده اند و بسیاری از آنها به تقلید از نوربستها و سوداگران مفاسد، و فریب دهندگان کودکان، باخرمهره ها و طلسمها و گردنبند و النگو خود را مشغول ساخته اند یا به نقل مطبوعات به خاطر بدقولی خیاط که بنا بود در فلان روز لباس دختر خانم را بدهد تا او در فلان مجلس با آن لباس شرکت کند و بد قولی کرده و نداده، دختر خانم متجدد خود کشتی کرده است (۴)

سودجویان و سوداگران نیز از این بازار آشفته استفاده کرده هر روز ((مدجدیدی)) را

مشاجره و دعوی سختی به وجود آمد و کارشان به دادگاه کشید و دادگاه بعد از چهار بار تشکیل جلسه رای خود را صادر کرد و حالا یک هفته برادر بزرگتر و یک هفته بعد برادر کوچکتر می توانند از ((شیو)) نگهداری کنند و مردم مونیخ! می توانند نفس راحتی بکشند! (۱)

این خبر نمونه ای از طرز تفکر دو نفر به اصطلاح تحصیل کرده متمدن غربی می باشد که اخیرا با کمال تأسف بر همان مبنائی که در غرب ایجاد شده است در شرق نیز بعلاوه کمبوسود و عقده حقارت به چشم می خورد.

گاهی در جراید و مطبوعات تصویری مردی را می بینید که زنجیر سگی را در دست گرفته و چنان با تبختر و غرور قدم برمی دارد و زست فاتحانه ای گرفته است که گویا سند آزادی انسانها را در دست گرفته است. و یا عکس زنی را ملاحظه می کنید که سگ پشمالوئی را در آغوش گرفته و سر خود را نزدیک به سر سگ برده و با لبخندی افتخار آمیز در مقابل دوربین عکاس زست گرفته است، که گویا با ارزشمندترین شخصیتها عکسی به یادگار می گیرد! و آنگاه با تیتتر درشت می بینیم که در روزنامه ها درخواست کرده اند که برای سگهای ما آزمایشگاه درست کنید! (۲)

(۱) مطبوعات

(۲) کیهان ۸۹۰۶

(۳) مدرک قبل ۶۶۵۷

(۴) اطلاعات ۱۳۷۴۶

عرضه می کنند و جیب خود را پر و از آنان را خالی نموده ، بهره آدم احمق است می خندند و آنچنان افکار این اجتماع فریب خوار را در اختیار گرفته اند که اگر خانم یا آقای نتواند فلان کالای جدید را تهیه نماید ، روز روشن برایش تاریک و زندگی برایش تلخ و به اصطلاح تتمه آبرویش بر باد رفته است ! . . . و معمولا اکثر اختلافات خانواده ها به واسطه این علتها است و یا علل کودکانه و احمقانه دیگری که بازحاکمی از آن است که جامعه از عقل و درک صحیح خدا - حافظی کرده و کاملا در اختیار غرائز و احساسات غلط و تعدیل نشده قرار گرفته است .

کانون خانواده که بی آرایش ترین و صادقانه ترین مجمع انسانی است و نخستین دانشگاه پرورش فرزندان و سرمایه انسانی جامعه می باشد ، معمولا با این گونه نادانیه از هم می پاشد و زن و شوهرها به علت یک عمل کودکانه کارشان به دادگاه کشیده می شود این خیر رأ که با عکسرو تفصیلات در جرائد درج شده است شاید دیده آید که : ((زنی از شوهرش به این دلیل که موهایش فررفری است و کفش پاشنه بلند و شلوار ((لی)) نمی پوشد و خود را شیک و آراسته ! به صورت مد روز در نمی آورد ، (طلاق گرفت ۰۰۰)) ملاحظه می کنید که سطح درک و فکر این زن به اصطلاح امروزی چگونه است ؟ . و اگر فرضا این زن ، مادر گردد چگونه مادری خواهد بود ؟ او حتی زیبایی را به طور کلی درک نمی کند ، او و امثال او ، نمی

توانند بفهمند که اگر لباس و کفش چگونه باشد انسان زیباتر می گردد ، اینان حتی در انتخاب رنگ لباس و سایر مایحتاج زندگی هم ، هرگز نمی توانند بهتر و زیباتر را انتخاب کنند چون انتخاب صحیح ، یکی از نتایج درک صحیح و رشد عقلانی است ولی آنان به دیگران نگاه می کنند و در واقع دلفک دیگران هستند و چون فرضا در غرب بعضی از ولگردها چنین کرده اند این آقا و خانم باید از فافله تمدن اعقب نمانند و یا این که قیم لازم دارند و قیم آنها هم زورنالیستها و گردانندگان مجلات معلوم الحال هستند !

این درد و نمونه های گرفتاریهای به آن زیاد است لازم است اندیشمندان دلسوز و گر - داندگان چرخهای زندگی دنیا به راستی در این جهت بیاندیشند و نگذارند جنایتکاران در خواب نگاه داشتن مردم بکشند و از این آب گل آلوده ماهی مقصود شوم خود را بگیرند ! که در این جهت بی شک ، مشروبات الکلی ، فیلمهای منحرف کننده ، برنامه های غیر صحیح دستگاههای فرستنده و گیرنده ، گنگی برنامه های درسی ، نوشته ها و رمانهای خیال انگیز و اغفال کننده ، تعدیل نکردن مسائل مربوط به غرائز جنسی ، و آزادی بی حد و مرز کسانی که از این راهها سودجویی می کنند و بالاخره اعتیادها ، بسیار موثرند که باز الکسیس کارل دانشمند معروف می گوید : ((کاهش عمومی هوش و نیروی عقل

بقیه در صفحه ۵۰

سریال تلویزیونی «بابا قلدر» در بهمان جنبه حقیقت بخود گرفت!



وی همچنان اعتراف کرد: چنانچه یکی از اعضاء باند روزی پول و یا اناشیه کمتری می دزدید از طرف من به شدت مجازات و تنبیه می شد. آثار تنبیه هنوز در بدن بعضی از اعضاء مشاهده می شود.))

کیهان شماره ۹۷۵۲

نگارنده: باید قبول کنیم که تلویزیون وسیله ای است که اثر غیر قابل انکاری در روحیات افراد در جوامع فعلی دارد و این واقعیتی است انکارناپذیر که وسائل ارتباط جمعی در مسیر

توسط پژوهش ما مورین آگاهی همدان ((باند سارقین بابا قلدر)) کشف و دستگیر شدند ما مورین آگاهی همدان پس از اطلاع از موضوع مزبور طی فعالیت وسیعی بابا قلدر و اعضای باندش را دستگیر نمودند. بابا قلدر معروف که گروهی را برای سرقت تعلیم داده بود در بازجویی خود اعتراف نمود که تحت تاثیر سریال تلویزیونی " غریبه " (که شبهای جمعه از تلویزیون سراسری پخش می شده) قرار گرفته است، و خود بعنوان متکدی (ظاهرا) باند را اداره می کرد.

اجتماع نمی شود چرا به این مسئله هم کمتر توجه می کنند که سازندگان و کارگردانان این گونه فیلمها و سریالها فقط جنبه تجاری و پرکردن جیب خود را در نظر گرفته اند و از نتایج اخلاقی و اجتماعی آن اطلاعی ندارند؟

بقیه انسان معاصر کودکانه می اندیشد

سلیم ، از تاثیر الکل و شراب و همه قسم افراط و بلاخره از اعتیادات ناشی می گردد ، بلاشک رابطه ای بین میزان مصرف الکل و ضعف فکری یک اجتماع وجود دارد ، از میان تمام مللی که به کارهای علمی اقبال می کنند در فرانسه بیشتر از همه مشروب می خورند و کمتر از همه جایزه نوبل می گیرند ، بدون تردید سینما ، رادیو و گنگی برنامه های درسی در بحران فکری فرانسه سهیمند! (۱) (۱)

تنها در صورتی انسان معاصر در تمدن صحیح توفیق حاصل می نماید و میتواند سعادت مند گردد که دوشادوش مظاهر مادی و علوم و دانشها رشد عقلانی و کمال انسانی او نیز در تکامل و پیشرفت باشد و بهره برداری و کنترل ماده در اختیار عقل و ایمان قرار گیرد و با این گونه مفاسد جدا مبارزه شود .

(۱) راه و رسم زندگی ص ۱۲

زندگی جهان کنونی یکی از موثرترین عوامل ایجاد روابط - خواه مطلوب و خواه نامطلوب - است .

آیا واقعا ما نمی توانیم به جای پرورش دادن بایاقلدرها و امثال آن که نتیجه اش گمراهی مردم است از این اعجوبه قرن بیستم که به حق یکی از پدیده های مهم تکنولوژی و صنعت است برای پرورش و آموزش اخلاقی ، علمی و اجتماعی که سودمند به حال اجتماع است بهره برداری کنیم ؟ این مساله مهم برای ما ثابت شده است که این گونه تقلیدها خواه ناخواه باعث ایجاد تناقضات و اختلالات و برهم زدن نظم روحی و فکری در جامعه ما می باشد ، زیرا ما ، روحیه ای جدا و مستقل از روحیه جوامع غربی داریم . اجتماع ما در مجموعه فرهنگی ، علمی ، فلسفی و . . . خود خیلی غنی تر از آنهایی است که تازه بدوران تمدن صنعتی رسیده اند و همچون اسبی لجام گسیخته به هر کجا که می خواهند میتازند و تنها چیزی که به یادگار از خود می گذارند جز استعمار نیست ، پس چرا ما پیرو آنان باشیم در صورتی که ما ایده لوژی مستقل و وابسته به خود داریم ؟ واگر عده ای از ما در برابر آنان احساس حقارت می کنیم دلیل بر ضعف فرهنگ مان نیست بلکه دلیل عمده آن عدم تفکر عمیق در باره فرهنگ غنی ماست .

راستی چرا به این گونه فیلمها اجازه نمایش می دهند ؟ و توجهی به آثار منفی آن روی

عوامل عقب ماندگی مسلمین

این نهایت بی انصافی است که ما گناهان خود را به گردن اسلام بیندازیم و اسلام را در برابر گناهی که هرگز مرتکب نشده‌ایم محاکمه کنیم

مبانی آن در شرق " هنوز یقین از وفاسات محمد (ص) نگذشته بود که " شارل مارتل " مجبور شد با پیروان اسلام بجنگد تا ایشان را از فرانسه براند ، و امپراطوری بسیار عظیم " بیزانس " برای حفظ موجودیت خود با آئین او در کشمکش شد ، و اسلام به هندوستان و چین راه یافت "

بی شک این تمدن خیره کننده و پیشرفت چشمگیری که هشت نه قرن بطور اعجاب آوری از " اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند ، و از سواحل مدیترانه تا ریگستان آفریقا و آنطرف تا اسپانیا و اروپا " ادامه داشت ، از معجزه اسلام بود و اثر پای بندی مسلمین به دستورات آن . ولی این پسرفت و انحطاطی که از چند قرن پیش شروع

از بحث علل پیشرفت اسلام گذشتیم و به علل انحطاط مسلمین رسیدیم ، ضمن مقالات گذشته اثبات کردیم که نه " جبر تاریخ " علت تامه برای پیشرفت و پسرفت مکتبی می تواند باشد و نه اسلام فاقد خاصیت " انطباق با مقتضیات زمان " است .

اینک وقت آن رسیده که عوامل این عقب ماندگی شرم آور را مورد بررسی قرار دهیم مسلمین تا آن زمان که به مقدسات مذهب مومن و به دستورات الهی عامل بودند و نسبت به یکدیگر با روح برادری و با دیگران انسانی رفتار می کردند ، چنان پیشرفت چشمگیری داشتند که طبق نوشته نویسندگان " تاریخ تمدن غرب و

بنظر خود، مارک توحش و عقب ماندگی را از پیشانی کشورشان برداشته در جرگه کشورهای در حال توسعه ورشد، قرارشان داده اند، و هنوز با کشورهای مترقی، فرسنگها فاصله دارند.

اصولا بسیاری از مناطق که مردم آنها نسبتا مذهبی هستند، فقر و فلاکت از سروریشان می بارد، بدبختی و سیه روزی و استعمار، رفق از آنها گرفته مورد حمله همه جانبه فقر و عقب ماندگی و اختلاف و کفر قرار دارند.

متجاوزان هفتصد و پنجاه میلیون مسلمان دنیا که روی عظیمترین منابع ثروت جهان خوابیده اند، در برابر یک ملت چند میلیون نفری اسرائیل به زانو در آمده تا جائیکه یکی از مفسران سیاسی جهان درباره یکی از کشورهای عرب جبهه مقدم که تن به صلح داده می نویسد، ده میلیارد دلار مقروض است و وضع اقتصادیش بطور کلی فلج است، از این رو چاره های جزئی به این صلح کذائی دادن ندارد...

این بود خلاصه اتهامی که برخی از افراد خود باخته و سطحی و احمقانه کاسه لیسان مکتب "مارکسیسم - لنینیسم" و نیز امپریالیسم، به اسلام می زنند و تمام کاسه کوزه انحطاط و عقب ماندگی مسلمین را سرا اسلام می شکنند و تنه آنها را مایه بدبختی و عقب ماندگی مسلمین می دانند.

اسلام عامل تحرک و جنبش

اسلام را عامل رکود و فقر و بد بختی دانستن ناشی از جهل و غرض و نا آگاهی از واقعیت

گردید و پیکر عظیم "دارالاسلام" به چهل و چند کشور اسلامی تجزیه شد و در معنی هر منطقه ای به یکی از ابرقدرتها تعلق گرفت و پیش آمد آنچه که یاد خاطره آن، هر مسلمان غیرتمند را رنج می دهد. حال، علت این وضع چیست؟ از اسلام است؟ یا مسلمین؟ و یا عوامل بیرونی و خارج از ایندو؟

بعضی از خود باخته ها و خود کم بینها که در مقابل تمدن صنعتی غرب، اصالت و تمدن و مذهب و شرف ملی خود را از یاد برده و احمقانه پیرو مکتب "مارکسیسم - لنینیسم" نیز هستند رمز عقب ماندگی مسلمین را در "اسلام" جستجو می کنند و با کمال وقاحت اظهار می دارند این انحطاط و عقب ماندگی که دامگیر جامعه اسلامی شده معلول خود "اسلام" است که نتوانسته راه و رسم یک زندگی صحیح انقلابی را بنیان نهد و جوامع اسلامی را بسوی یک تمدن بزرگ رهنمون باشد.

این عده می گویند هم اکنون می بینیم بیشتر چهل و چند کشوری که اسلام در آنها حکم فرما است با همه امکانات مادی که دارند، نتوانسته اند بطور کلی از دول بزرگ بی نیاز باشند، لا اقل اسلحه آنها، کارشناسان نظامی آنها، مصالح ساختمانی آنها، وسائل تجملی آنها، داروی آنها و... باید از همان بلاد کفر تأمین شود و خود نیز به برادر کشی سرگرم باشند

در این سالهای اخیر، تنها کاری که برخی از زمامداران این کشورها انجام داده اند،

تاریخ و روح اسلام است زیرا همین اسلام بود که به اعتراف دوست و دشمن، توانست در آن قرون که تاریکی، سراسر گیتی را فرا گرفته، بشریت در چنگال اهریمن جهل و فقر و بیعدالتی دست و پا می‌زد، تمدنی بیدید آورد که چندین قرن بر نیم بیشتر معموره^۱ آنروز کره زمین حکمفرما باشد و در همه رشته‌های علوم متخصص و دانشمند تربیت کند که قرن‌ها تالیفاتشان در اروپا تدریس شود و نظرات ابداعی و ابتکاریشان همچون مشعلی فروزان فراراه دانشمندان غرب، در پدید آوردن تمدن و اختراعات جدید، قرار گیرد، و سالیان دراز دانشجویان اروپا برای ادامه تحصیلات عالی راهی دانشگاه‌های اسلامی بغداد، قاهره، قرطبه فاس و... شوند، و بیماران صعب‌العلاج غرب را پیش پزشکان مسلمان معالجه نمایند، و تنها کتابخانه بیت‌الحکمه بغداد چهار میلیون جلد کتاب

داشته باشد، و فقط اسپانیا سالیانه هفتاد هزار جلد کتاب تهیه و تالیف نماید، و از لحاظ اقتصادی در چنان رفاهی باشند که در اوایل قرن دوم، در (۱) درباره اینکه مسلمین دارای چه تمدن و فرهنگ غنی و جامع‌الاطراف بوده و چگونه این تمدن، موجب نهضت علمی اروپا شده کتابی تحت عنوان "نقش اسلام در پیشرفت فرهنگ و تمدن انسانی" زیر چاپ است که بخواست خدا بزودی در اختیار خوانندگان محترم قرار خواهد گرفت.

تمام مناطق اسلامی آفریقا حتی یک فقیر پیدا نشود که از بیت‌المال آن منطقه برای بی‌نیاز کردن او استفاده شود، ناگزیر به فرمان خلیفه وقت، "عمر بن عبدالعزیز" والی، مالیات را در آزاد کردن بردگان مصرف نماید و...

آری همین اسلام بود که توانست در حدود ده قرن چنان تمدن و فرهنگی بوحود بیاورد که به قول پرفسور "گیب" و "سدیلو" خمیرمایه ای برای تمدن غرب به شمار آید و باعث نهضت علمی اروپا گردد (۱)

و در عصرمان نیز چنانکه خواهیم دید اسلام بزرگترین عامل تحرک در مبارزات ضد استعماری در کشورهای اسلامی و آفریقائی بشمار می‌رود. بنابراین، ادعای اینکه اسلام، عامل عقب ماندگی و رمز انحطاط جوامع اسلامی است و باید برای رسیدن به یک تمدن بزرگ و زدودن این آثار نکبت، مذهب را از بین برد، خود یک نقشه استعماری است که دشمنان اسلام بخصوص "مارکسیستها" برای رسیدن به مقاصد شومشان به این فلسفه بافیهای غلط دست زده‌اند زیرا آنها خوبی دریافته‌اند تنها سنگریکه در برابر آنها برای حفظ استقلال و شرف ملی و مذهبی قرار دارد، همین مذهب است و اگر این مانع هم از بین برود، آنوقت بلعیدن همه جانبه کشورهای اسلامی برای آنها امری بسیار آسان خواهد بود ۱

(۱) در این باره بعداً نیز بحثی خواهیم داشت.

- ۱- انحراف از مسیر اصلی اسلام
- ۲- فرقه‌گرایی
- ۳- تجزیه قدرت
- ۴- خوشگذرانی و سردرلاک خود بردن
- ۵- فعالیتهای تخریبی دشمنان اسلام
- ۶- هجوم بیگانگان و استعمار به کشورهای اسلامی
- ۷- خود باختگی و از دست دادن اعتماد به نفس که در ضمن مقالات آینده بررسی هر کدام از این عوامل بطور تفصیل خواهیم پرداخت. باشد که در دانشی خود مقدمه مداوا گردد و " دهقان مصیبت زده " از این خواب غفلت خرگوشی بیدار شود.

و اما اینکه چرا کشورهای اسلامی و بخصوص عرب، توپ فوتبال ابرقدرت‌ها شده و با داشتن همه‌گونه امکانات مادی دستشان بسوی این و آن دراز است و از لحاظ اقتصادی و نظامی و علمی نمی‌توانند در برابر دشمنان داخلی و خارجی بخصوص ملت چند میلیونی نژاد پرست صهیونیست که در سرزمین آنان مثل قارچ روئیده است، مقاومت کنند، علل دیگری دارد که بخواست خدا ضمن مباحث آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بنابراین " اسلام بذات خود ندارد عیبی " و این انحطاط و عقب ماندگی معلول عوامل دیگری است که به عقیده ما عبارتند از:



بقیه میانروی در انفاق

زیرا میتوانی در این جامه‌مان نوازی کنی و از بستگان خود صله رحم کنی، و حقوق شرعی آنان را بپردازی، در این موقع همین خانه وسیع وسیله کسب آخرت خواهد بود.

علاء رو به حضرت کرد و گفت: من از دست برادر خود "عاصم بن زیاد" به تشو شکایت میکنم زیرا وی مانند راهبان مسیحی، گلیمی پوشیده و از زندگی دست کشیده است.

امام فرمود: او را حاضر کنند، هنگامی

که چشم امام به عاصم افتاد، فرمود **يَا مُحَمَّدِيُّ نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ اَمَا رَحِمْتَ اَهْلَكَ وَوَلَدَكَ اَتَرَى اللّٰهَ اَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ اَنْ تَأْخُذَهَا** : ای دشمنک خویش شیطان ناپاک تورا سرگردان کرده، آیا دلت به حال همسر و فرزندان خود، نمی‌سوزد؟ آیا نمی‌بینی که خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده و تو برخلاف برنامه‌خدا نمی‌خواهی از آنها بهره‌مند شوی (۴)

(۴) نهج البلاغه خطبه ۲۰۰